

سلام الله علیها

نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

فرقه شناسی «شیخیه»، بستر پیدایش بابیت و بهائیت

عزالدين رضا نژاد امير دهی

گفتار اول: فرقه شناسی «شیخیه»، بستر پیدایش بابیت و بهائیت

یادآوری

در بخش فرقه‌شناسی این فصلنامه با موضوع «مهدویت و فرقه‌های انحرافی» دو مقاله در شماره‌های ۱ و ۲ آمده است. هر دو مقاله، با نگاهی خاص به بررسی فرقه «شیخیه» پرداخته‌اند و در باب پیدایش این فرقه، رهبر و ویژگی‌های وی، موضع‌گیری عالمان نسبت به آنان و در نهایت بررسی و نقد عقاید پایه‌گذار «شیخیه» مطالبی آورده شد.

اینک سلسله مقالاتی که با این قلم (به توفیق الهی) منتشر خواهد شد، در خصوص فرقه منحرف و ضالّه «بهائیت» است؛ و لیکن پیش از پرداختن به آن، لازم است ریشه‌های فکری‌ای که به «بابیت» و «بهائیت» ختم شد، نقد و بررسی گردد تا خوانندگان با بصیرت بیشتر، در صدد کشف چگونگی راه‌یابی انحراف در میان افراد و گروه‌ها برآیند. از این رو، اینک با بسط بیشتری از «شیخیه» و «افکار و اعتقادات آنان» سخن خواهیم گفت تا جریان شکل‌گیری فرقه ضالّه «بابیت» و «بهائیت»، به درستی ترسیم کرده، به نقد و بررسی عقاید آنان پردازیم.

شیخیه

فرقه شیخیه، براساس تعالیم عالم شیعی، شیخ احمد احسائی، در نیمه اول قرن سیزدهم به وجود آمد. پیروان این فرقه مجموعاً از مردم بصره، حله، کربلا، قطیف، بحرین و بعضی از شهرهای ایران بودند.^(۱)

اساس این مذهب، مبتنی بر ترکیب «تعبیرات فلسفی قدیم» متأثر از آثار سهروردی با اخبار آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.^(۲) آموزه‌های ویژه بنیان‌گذار این فرقه، غیر از آن که مایه انشعاب داخلی فرقه شد؛ زمینه ساز پیدایش دو فرقه منحرف «بابیت» و «بهائیت» نیز گردید.

نام دیگر این گروه «کشفیه» است. کشفیه، کنایه از کشف و الهامی است که رهبران این فرقه، برای خود قائل بودند. مدعی جانشینی شیخ، فردی به نام «سیدکاظم رشتی» بود. وی در خصوص نام‌گذاری شیخیه به «کشفیه» می‌نویسد:

«خداوند سبحان، حجاب جهل و کوری دین را از بصیرت‌ها و چشم‌های ایشان برداشته و ظلمت شک و ریب را از قلوب و ضمائر آنها برطرف کرده است».^(۳)

این فرقه به «پایین سری» - در مقابل «بالاسری» - نیز نامیده شده است. علّت نام‌گذاری آن ممنوع دانستن زیارت و اقامه نماز در بالاسر قبر امام معصوم علیه‌السلام است که مخالفان، آنان را «پایین سری» می‌خواندند.

شیخ احمد احسائی

شناخت شیخیه، با شناسایی «شیخ احمد» گره خورده است؛ چه این که شیخیه، به او منسوب‌اند و اساس تعلیم خود را، از او گرفته‌اند. مشرب و سیره شیخ احمد، دامنه تأثیر او را به پس از حیاتش رسانده، و تحولاتی را در تاریخ امامیه - از قرن سیزده به بعد - به بار آورده است. از این رو، دانستن شرح حال او (۴) و ذکر ویژگی‌های علمی و عملی وی، ضرورت دارد.

شیخ احمد، مشهور به «احسائی»؛ فرزند زین الدین بن ابراهیم است که در رجب ۱۱۶۶ به دنیا آمد و در ذیقعد سال ۱۲۴۱ به دیار باقی شتافت. وی را «عالم»، «حکیم» و «فقیه» نام‌داری خوانده‌اند که با اظهار بعضی از عقاید و برداشت‌های فلسفی - عرفانی، مخالفت عده‌ای از فقیهان و متکلمان را برانگیخت تا جایی که برخی به «کفر» او شهادت دادند.

زادگاه شیخ احمد احسائی، روستای «مُطیرفی» واقع در منطقه «احساء» در شرق عربستان است. به گفته احسائی، سابقه تشیع در نیاکان وی، به جدّ چهارم او «داغر» باز می‌گردد. «داغر»، نخستین کس از خاندان او بود که بادیه‌نشینی را رها کرد و در «مطیرفی» اقامت گزید. (۵) وی پس از مهاجرت، به تشیع گروید و نسل او همگی بر این مذهب بودند.

دوران کودکی

شیخ احمد احسائی، در ذکر وقایع دوران کودکی خود، از چند حادثه طبیعی و سیاسی یاد می‌کند که در سرزمینشان رخ داده و او را سخت به اندیشه درناپایداری دنیا، وا داشته بود. (۶)

خاندان او، مانند دیگر مردم دیارشان، به سب دوری از شهر و نداشتن فردی عالم در میان خود، از معرفت احکام دین بی‌بهره بودند. او خود می‌گوید:

«اهل منطقه ما به غفلت گرد هم می‌آمدند و به لُهو و طرب سرگرم می‌شدند و من در عین خردسالی، به سیره آنان دلبستگی زیادی داشتم؛ تا آن که خداوند خواست که مرا از آن حالات رهایی بخشد». (۷)

دوران تحصیل و رؤیاهای احسائی

روزی یکی از خویشاوندان شیخ احمد، نزد او از علم نحو نام برد و گفت: کسی که «نحو» نداند، به معرفت شعر راه نمی‌یابد. این سخن، شوق آموختن را در وی برانگیخت. پدرش از عزم او آگاه شده، وی را به روستای «قُرین» در (یک فرسنگی زادگاهش) نزد یکی از خویشاوندان (به نام شیخ محمد بن شیخ محسن) فرستاد و احسائی، مقدمات ادبیات عرب را، از او فرا گرفت.

شیخ احمد، از رؤیایی در ایام تحصیل خود یاد می‌کند که در آن، شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن به او ارائه کرده بود:

«این رؤیا، مرا از دنیا و آن درسی که می‌خواندم، روی‌گردان ساخت. از زبان هیچ‌بزرگی که به مجلس او می‌رفتم، نظیر سخنان آن مرد را نشنیده بودم و از آن پس تنها تنم، در میان مردم بود.» (۸)

این حالت، سرآغاز تحولی معنوی، در زندگی احساسی بود که رؤیاهای الهام بخش دیگری را در پی آورد! او یک سلسله از این رؤیاها را برای فرزندش، بازگو کرده است:

«پس از آن که به دلالت یکی از رؤیاها، به عبادت و اندیشه بسیار پرداخته است، پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمه اطهار علیهم‌السلام دریافت می‌داشته و در بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخ‌ها با احادیث پی می‌برده است.» (۹)

گزارش احساسی، جنبه‌های بارزی از مشرب او را نشان می‌دهد که نوعی گرایش به «باطن شریعت» و تأکید بر مرتبه «قدسی امام» است. همین گرایش، موجب برداشت ویژه او، نسبت به بعضی از مفاهیم دینی گردیده، وی حتی پای استدلال را بست و بدون اقامه دلیل، ادعاهای خویش را نشر داد؛ چنان که در هنگام مباحث علمی، هرگاه بر آرای وی ایرادی وارد می‌شد، می‌گفت: «در طریق من مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال...» (۱۰)

بدیهی است که چنین طرز تلقی، خطرناک بوده و جایگاهی در ارائه نظریات علمی نخواهد داشت و چه بسا سر از شرک و کفر درآورد. به عنوان مثال، حکیم متآله حاجی سبزواری در حواشی بحث «اصالت وجود» می‌نویسد:

«از معاصران ما، برخی قواعد حکمت را قبول ندارند و به «اصالت وجود و ماهیت» قائل شدند و در بعضی از تألیفات آورده‌اند: «وجود»، منشأ کارهای خیر و «ماهیت»، منشأ کارهای شر است و همه این آثار، اصیل‌اند. پس منشأ صدور آن‌ها، به طریق اولی اصیل خواهد بود؛ در حالی که شر، عدم ملکه است و علّة العدم، عدم و ماهیت اعتباری را تولید می‌کند.»

علامه حسن زاده آملی در تعلیقه بر این سخن، آورده است:

«شیخ احمد احساسی که قائل به اصالت وجود و ماهیت است و قواعد فلسفی را معتبر نمی‌داند، بدون آن که متوجه باشد، در گرداب ثنویت افتاده است که قائل به یزدان و اهریمن هستند و سهمی از توحید ندارند...» (۱۱)

سفرهای گوناگون و پی‌درپی

احساسی، در پی شیوع بیماری طاعون، در عراق، به وطنش (احساء) بازگشت و پس از اقامتی چهار ساله، در سال ۱۲۱۲ ه. ق رهسپار عتبات شد. در بازگشت، بعد از مدتی اقامت در بصره، به «ذورق» در نزدیکی بصره رفت و تا سال ۱۲۱۶ ه. ق در آن جا ماند. پس از آن نیز تا ۱۲۲۱ ه. ق چندین بار به طور موقت در بصره و روستاهای اطراف آن اقامت داشت. در این سال به عتبات رفت و از آن جا عازم زیارت مشهد رضوی شد و بین راه، در یزد توقیفی کرد. اهل یزد، از او استقبال گرمی به عمل آوردند و وی به اصرار ایشان، پس از بازگشت از مشهد، در یزد مقیم شد. (۱۲)

در این زمان که آوازه احساسی در ایران پیچیده بود، فتحعلی شاه قاجار، (۱۳) باب نامه نگاری را با او گشود و از وی برای ملاقات در تهران، دعوت به عمل آورد. (۱۴) احساسی برای آن که دعوت شاه را نپذیرد، بهانه می‌آورد تا آن که شاه در نامه‌ای دیگر، بدو نوشت که آمدنش به یزد با قشون بسیار، تهدیدی برای ارزاق مردم آن جا خواهد بود و بار دیگر خواستار آمدن احساسی به تهران شد. وی بالاخره به تهران رفت ولی اصرار شاه را مبنی بر مقیم شدن در تهران نپذیرفت و در سال ۱۲۲۳ ه. ق به همراه خانواده‌اش به یزد بازگشت.

احساسی در سال ۱۲۲۹ ه. ق در راه زیارت عتبات، به کرمانشاه وارد شد و با استقبال مردم و شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه (حاکم کرمانشاه) روبه‌رو گشت. حاکم اصرار به ملاقات وی، در کرمانشاه داشت و با تعهدی که در مورد تدارک سفر هر ساله او به عتبات داد، وی را به اقامت راضی کرد. این اقامت در کرمانشاه - به جز سفری دو ساله به حج و عتبات - حدود ده سال به طول کشید. سپس به مشهد، یزد، اصفهان و کرمانشاه رفت و پس از یک سال اقامت در کرمانشاه، رهسپار عتبات شد و چندی بعد آن جا را نیز به عزم مکه ترک کرد؛ اما در دو منزلی مدینه، درگذشت و در قبرستان بقیع، دفن گردید. (۱۵)

مقام علمی و اجازه روایت

شیخ احمد تا بیست سالگی در «احساء» علوم دینی متداول را فرا گرفت؛ اما جز درس آغازین او، از زندگی تحصیلی وی چیزی در دسترس نیست، لذا برخی بر این عقیده‌اند: وی در مراحل بعد، استاد خاصی نداشت و استفاده‌های او، از مجالس درس عالمان، تحصیل به معنای متعارف نبود. به ویژه آن که او در جایی از آثارش، به کسی به عنوان استاد، استناد نکرده است. (۱۶)

البته مهاجرت او به کربلا و نجف و حضور در درس استادان بزرگ و کسب اجازه روایت، نشان‌گر حضور تحصیلی او است؛ گرچه مدت آن کم بوده است.

احساسی در سال ۱۱۸۶ ه. ق، مقارن با آشوب‌های ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم سعودی به «احساء»، به کربلا و نجف مهاجرت کرد و در درس عالمانی چون سیدمهدی بحرالعلوم و آقامحمدباقر وحید بهبهانی، حضور یافت و مورد توجه آنان قرار گرفت.

وی در مدمت اقامت در عتبات، اجازه‌های متعدد روایی، از مشاهیر عالمان دریافت کرد. حسین علی محفوظ مجموعه‌ای از این اجازه‌ها را - که حاوی آگاهی‌های سودمند رجالی است - جداگانه انتشار داده است. یکی از کسانی که به احساسی، اجازه روایت داده است، شیخ جعفر کاشف‌الغطا است. او براساس دو اثری که از احساسی، در فقه و عقاید دیده بود، مقام علمی وی را در اجازه‌اش ستوده است. (۱۷)

دیگر مشایخ اجازه احساسی عبارت‌اند از: سیدمهدی بحرالعلوم، میرزا محمد مهدی شهرستانی، آقا سید علی طباطبایی (معروف به صاحب ریاض)، شیخ احمد بحرانی دهستانی، شیخ موسی فرزند شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، شیخ حسین آل عصفور و برادر او شیخ احمد. (۱۸)

از آثار به جای مانده احساسی، برمی‌آید که وی علاوه بر فقه و دیگر علوم دینی متداول، در فلسفه تبخّر داشته و به دانش‌های گوناگون، مانند ریاضیات، طبیعیات قدیم و علوم غریبه، (علم حروف، اعداد و طلسمات) نیز آگاه بوده است. تعبیری که مشایخ اجازه‌اش، درباره او به کار برده‌اند، از دانش گسترده وی در فقه و حدیث، حکایت می‌کند.

شاگردان و دریافت کنندگان اجازه از احساسی

برای شناخت فرقه شیخیه و انشعاب‌های به وجود آمده در آن، آشنایی با شاگردان احساسی ضروری است. البته ما در این جا در صدد برشمردن همه شاگردان وی نیستیم؛ چنان که در صدد بیان همه اساتید وی نبودیم.

احساسی، شاگردان بسیار داشت که از میان ایشان، سیدکاظم رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ ه. ق)، پس از وفات احساسی در بسط و ترویج افکار او، کوشید و در حکم جانشین وی بود. (۱۹)

دیگر شاگرد او، میرزا حسن گوهر، نیز مشرب وی را داشت و احساسی، پاسخ برخی از نامه‌ها را بدو واگذار می‌کرد. (۲۰) برخی دیگر از افرادی که از احساسی، اجازه دریافت داشته‌اند، عبارت بودند از:

شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر؛ (۲۱)

حاج محمد ابراهیم کلباسی؛ (۲۲)

میرزا محمد تقی نوری؛ (۲۳)

شیخ اسد الله کاظمی شوشتری؛

ملا علی برغانی؛ (۲۴)

آقا رجبعلی یزدی؛ (۲۵)

ملا علی بن آقا عبدالله سمنانی؛

علی بن درویش کاظمی (۲۶)؛

محمد تقی فرزند احساسی؛

علی نقی فرزند احساسی؛ (۲۷)

و دیگران. (۲۸)

انتقاد و تکفیر احسایی

شیخ احمد احسایی، هر چند به وارستگی و تلاش در عبادات و ریاضت‌های شرعی، ستوده شده و به برخورداری از علوم مختلف و تربیت شاگردانی چند شهرت یافته بود؛ لیکن آراء و نظریاتش، مصون از خطا و اشتباه نبود و گاهی برخی از عالمان و اندیشمندان معروف آن عصر، با انتقاد جدی از اندیشه‌ها و لغزش‌های وی، او را «غالی»، «منحرف» و حتی «کافر» می‌خواندند. احسایی خود می‌گوید:

«محمد بن حسین آل عصفور بحرانی - که پدرش از مشایخ اجازه او بوده است - در بحثی رویارو، بر وی انکار آورد». (۲۹)

نخستین مخالف آشکار با احسایی، از جانب محمد تقی برغانی، از عالمان با نفوذ قزوین صورت گرفت. زمان این رویداد به سال‌های آخر زندگی احسایی باز می‌گردد، وی در زمانی که از کرمانشاه عازم مشهد بود، (سال ۱۲۳۷ ه. ق)، گویا در میانه راه، چندی در قزوین توقف داشت.

مفصل‌ترین گزارش در این باره در قصص العلماء تنکابنی نگارش یافته است:

«برغانی در آغاز، مانند دیگر بزرگان قزوین، حرمت احسایی را نگاه می‌داشت؛ اما در مجلسی که احسایی به بازدید او رفته بود، از روی آگاهی، عقیده خاص وی را در باب «معاد جسمانی» جویا شد. پس از شنیدن پاسخ به وی اعتراض کرد و آن مجلس با جدال اطرافیان، به پایان رسید. این رویارویی، به میان مردم کشیده شد و جمعی از عالمان، از احسایی کناره جستند. رکن الدولة، علینقی میرزا، حاکم قزوین، محفلی برای آشتی عالمان، با حضور آن دو ترتیب داد؛ اما این بار گفت‌وگو، به تکفیر احسایی از جانب برغانی انجامید و انتشار این تکفیر، توقف بیشتر احسایی را در شهر، دشوار ساخت». (۳۰)

احسایی پس از ترک قزوین، در سفرهایش به مشهد، یزد و اصفهان - با همه معارضه‌هایی که علیه او شد - کمابیش از پایگاه مردمی برخوردار بود. اما تلاش برغانی در تأکید بر تکفیر او و نامه‌هایی که در این باره نوشت، از عواملی بود که عرصه را بر احسایی، در واپسین سفرش به کربلا تنگ کرد و او را از نیت ماندگار شدن در آن جا، منصرف ساخت. خاصه آن که در این میان گروهی نیز عقاید غلوآمیزی، به وی نسبت دادند و در تحریک عالمان کربلا و سران دولت عثمانی کوشیدند.

حکم تکفیر شیخ، در میان عوام و خواص، در شهرهای مختلف ایران، عراق و عربستان، نشر یافت. عده‌ای به دفاع برخاستند؛ گروهی سکوت کردند و برخی دیگر با مطالعه آثار وی، حکم تکفیر را تأیید و اعلام نمودند.

عده‌ای از عالمان و فقیهان که شیخ و پیروان عقاید او را تکفیر کردند، عبارت‌اند از:

حاج ملا محمد تقی قزوینی، معروف به شهید سوم؛

آقا سیدمهدی فرزند صاحب ریاض؛

حاج ملا محمد جعفر استر آبادی؛

آخوند ملاآقا دربندی، مؤلف کتاب اسرار الشهادة؛

شریف العلماء مازندرانی، استاد شیخ انصاری؛

آقا سیدابراهیم قزوینی، مؤلف کتاب ضوابط الاصول؛

شیخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام؛

شیخ محمد حسین، صاحب فصول. (۳۱)

البته گروهی، دشمنی با شیخ را روا نمی‌شمردند؛ از آن جمله فقیه نامدار حاج ابراهیم کلباسی بود. وی آسان فهم نبودن پاره‌ای از آراء و تعبیرات احساسی را، باعث سوء تفاهات و تکفیرها می‌دانست و آرای احساسی را، در چارچوب عقاید امامیه، تلقی کرده، او را از علمای امامیه می‌دانست.

برخی نیز جانب احتیاط را در پیش گرفتند. صاحب اعیان‌الشیعه معتقد است: «شیخ و پیروانش، شطحیاتی (نظیر شطحیات برخی از صوفیه) و سخنان معماگونه و خرافاتی دارند. کتاب شرح جامعه کبیره (که وی خود آن را دیده بود و خوانده بود) یکی از همین قبیل آثار است. مسلک اینان مایه ضلالت بسیاری از عوام‌الناس شده است. به ویژه آن که بیشتر فساد و گمراهی از ناحیه شاگردش سیدکاظم رشتی است. سخنان و مطالبی که وی آورده است، بعید دانسته شد که خود شیخ قائل به آن باشد. (۳۲)

انحرافات عقیدتی شیخیه

تبیین و نقد و بررسی تمامی عقاید و آرای کلامی شیخ احمد احساسی و شاگردان و پیروان او، در این مختصر نمی‌گنجد. پیش از بیان یکی از آرای «غلوآمیز» وی، متذکر می‌گردد وصف کلی اندیشه احساسی را می‌توان در این خلاصه کرد:

«وی علوم و حقایق را به تمامی، نزد پیامبر و امامان می‌دانست و از دیدگاه او، حکمت - که علم به حقایق اشیاست - با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد».

او معتقد است:

«عقل آن گاه می‌تواند به ادراک امور نایل شود که از انوار اهل بیت علیهم‌السلام روشنی گیرد و این شرط در شناخت‌های نظری و عملی یکسان وجود دارد. درست است که اندیشه در اصول و معارف دین واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم‌السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل، در گرو نوری است که از ایشان می‌گیرد». (۳۳)

گرایش وی به امور باطنی شریعت، به گونه‌ای است که موضع اهل ظاهر را در اکتفا به ظاهر شریعت، نمی‌پذیرد و معتقد است: «تمسکش به اهل بیت علیهم‌السلام، در دریافت حقایق، سبب شده است که در بعضی از مسایل، با بسیاری از حکیمان و متکلمان، مخالفت کند». از

این رو، عقاید وی و پیروانش درباره «معاد و اطوار جسم»، در «معراج پیامبر اسلام»، «وجود امام عصر (عج)»، «مقام ائمه اطهار علیهم السلام»، «نیابت خاصه»، و «اعتقاد به رکن رابع» مورد اعتراض، و انکار و نقد اندیشمندان و فقیهان بزرگ قرار گرفت.

اینک، ضمن اشاره به عقاید احساسی در باب «جایگاه امام در آفرینش»، نوشته‌های غلوآمیز وی را در این باره نقد خواهیم کرد.

جایگاه امام در آفرینش

احساسی در آثار خود، توجه زیادی به مباحث امامت داشته است که نمونه آن را در شرح مبسوط وی بر زیارت جامعه کبیره می‌توان دید. شاخص اندیشه او در این زمینه، توجه خاصی است که به جنبه‌های تکوینی مقام امام نشان می‌دهد؛ از جمله در بازگو کردن این عقیده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان، برترین مخلوقات خداوند و واسطه فیض او هستند. وی آنان را علل اربعه کائنات (علت‌های فاعلی، مادی، صوری و غایی) معرفی می‌کند.

در فلسفه ارسطویی و حکمت اسلامی، هر یک از این اقسام چهارگانه، گویای جنبه‌ای از نیازمندی پدیده به علت است. احساسی به استناد مضامین حدیثی، کمال هر یک از چهارجنبه علیت را در وجود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم السلام نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که آنان «علل اربعه کائنات» اند. (۳۴)

به اعتقاد وی پیشوایان معصوم علیهم السلام واسطه فیض خدا هستند؛ یعنی، پس از آن که خداوند آنان را خلق کرد، ایشان به اذن و مشیت الهی، موجودات دیگر را آفریدند. معصومان علیهم السلام محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان به اراده او است. از این رو، آنان علت‌های فاعلی موجودات جهان اند. (۳۵)

تکابنی می‌نویسد:

«بدان که شیخ احمد «رساله» ای نوشته است در باب این که مصلی، باید در «ایاک نعبد» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را قصد کند، زیرا که خداوند مجهول الکنه است و آنچه در ذهن درآید، مخلوق ذهن است؛ چنان که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کلما میزتموه باوهمکم بأدقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم». پس باید «وجه الله» را اراده نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام است». (۳۶)

همو آورده است:

«شیخ [احمد] می‌گوید: خلق کردن خداوند، عالم را و خلق کردن امام، عالم را مانند این آیه خواهد بود: «فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهیم» و ائمه علیهم السلام، ید الله می‌باشند... چرا استبعاد در خالقیت ائمه می‌نمایند و حال این که «تبارک الله احسن الخالقین» گواه بر آن است که به جز خداوند، خالق دیگر هست و قول خدای تعالی در باب حضرت عیسی روح الله (و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر)، شاهد این معنا است و قول امیرالمؤمنین علیه السلام (أنا خالق السموات والأرض) دلیل بر این مطلب است و این که اگر خداوند کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را به اذن او خلق نماید و قدرت آن داشته باشد، این دخل در لطف و أدل بر کمال قدرت خدا است و مردم

بیشتر اذعان به این معنا می‌کنند. همین تقریر را این فقیر (تنکابنی) مؤلف کتاب «قصص العلماء» از حاج سید کاظم رشتی [از شاگردان شیخ احساسی و جانشین او] شفاهاً شنیدم؛ چون مدتی به مجلس درس او حاضر می‌شدم...» (۳۷).

تنکابنی، سپس نقدی بر این اعتقادات نگاشته است. (۳۸)

غیر از این دو مورد، مسایل دیگری شبیه این، در کتاب «شرح العرشیه» از سوی شیخ احمد احساسی مطرح گردیده است. (۳۹) البته اعتقاد به «خالقیت»، «رازقیت» و «حقیقت مشیه الله» بودن معصومان علیهم السلام، به قدری مشهور است که بارها میان شیخیه و مخالفانشان، مناظره و نزاع درگرفت و موجب تکفیر آنان گردید.

به عنوان نمونه، گفت‌وگویی میان شیخ عبدالرحیم بروجردی، با حاج محمد کریم خان (پیشوای شیخیه کرمان) انجام گرفت. در این گفت‌وگو و مناظره، کریم خان گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود: «انا خالق السموات و الارض»، شیخ عبدالرحیم به او گفت: «در آن عهد برخی حضرت علی را کافر می‌دانستند، مانند اهل شام. عده‌ای نیز او را خلیفه چهارم و گروهی او را خلیفه بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانستند. در چنین عصری چگونه ممکن است علی علیه السلام چنین ادعایی کرده باشد و مردم هیچ گونه عکس العملی نشان نداده باشند؟» و کریمخان سکوت کرد. (۴۰)

نقد و بررسی

در تاریخ فرقه‌ها و مذاهب کلامی از فرقه‌ای به نام «مفوضه» نام برده شده است.

عقاید آنان، خلاف تعالیم دینی و نصوص کتاب و سنت اتفاق عام مسلمانان است. از آن جا که عقاید شیخیه در این بخش، همان عقاید «مفوضه» است، جهت تحلیل و بررسی، از تفویض و معانی مختلف آن و سپس تاریخچه اجمالی فرقه «مفوضه» و بالاخره برخورد ائمه علیهم السلام با «مفوضه» سخن خواهیم گفت.

تفویض و معانی مختلف آن

«تفویض» در لغت، به معنای واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار است. (۴۱)

در اصطلاح علم کلام، عبارت است از: «اعتقاد به این که خداوند متعال، پس از آفرینش بندگان، آنان را به خود وا گذاشت تا هر کاری که می‌خواهند بکنند؛ بدون این که در اعمال آنان، نقشی داشته باشد».

البته آن چه مورد بحث ما است، تفویض در معنای دیگری، غیر از نزاع معروف معتزله و اشاعره در باب جبر و اختیار است. هم چنین غیر از اصطلاح «مفوضه» در باب «صفات خیری» است که معتقداند: «صفاتی مانند «ید» برای خدا ثابت است؛ لیکن برای گرفتار نشدن در دام «تجسیم و تعطیل» و «تاویل» باید معنای آن را به خود خداوند واگذار (تفویض) کرد.

از این رو، تفویض در احادیث شیعه، در معانی مختلفی وارد شده که مرحوم علامه مجلسی، آن ها را در شش معنا، جمع بندی کرده است که فهرست آن چنین است:

۱. تفویض در امر دین:

این نوع از تفویض، می تواند دو معنا داشته باشد:

الف) خداوند، کلیه امور دین را به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام واگذار کرده است، تا هر چه بخواهند، حلال کنند و هر چه بخواهند، حرام نمایند، بدون این که این احکام را از وحی بگیرند. مسلماً این معنا، با آموزه های صریح قرآن، مخالف است؛ چه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی هوا و هوس، سخن نمی گوید و هر چه می گوید، وحی است: «و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» (۴۲)

ب) خداوند، چون پیامبرش را به کمال رساند و آن حضرت صلی الله علیه و آله به مقامی رسید که جز حق و صواب را انتخاب نمی کرد؛ پس اختیار بعضی از امور (مثل تعیین مستحبات در نماز و روزه و...) را به او واگذار کرد و سپس آن حضرت را با وحی تأیید کرد.

این معنا نادرست نیست و روایاتی در تأیید، آن وارد شده است. (۴۳)

۲. تفویض اداره جامعه:

به این معنا که امور اجتماعی مردم (مانند امور سیاسی، تعلیم و تربیت و امثال آن) از سوی خداوند متعال، به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام واگذار شد و بندگان، به اطاعت از آنان مأمور شدند.

این معنا با نصوص کتاب و سنت، سازگاری دارد؛ چنان که خداوند می فرماید: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»؛ «آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما آورده [و به آن فرمان داده] در آن چه از آن نهی کرده، بازایستید».

۳. تفویض بیان علوم و احکام:

به این معنا که هر گاه، صلاح دانستند احکام را برای بندگان، بیان کنند و هرگاه مصلحت ندانستند، بیان نکنند تا وقت آن فرا رسد. بدیهی است یکی از لیست های بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله، تبیین و تشریح دین است که بنابر اعتقاد شیعه، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، این مهم بر عهده امام معصوم علیه السلام است تا ضمن بیان علوم دینی، از هر گونه تفسیر به رأی و تحریف جلوگیری گردد.

۴. تفویض در کیفیت حکم:

یعنی این اختیار، به آنان واگذار شده که در مسائل مختلف، طبق ظاهر شرع حکم کنند، یا از علم خدادادی خود استفاده کرده، آن را در کیفیت حکم لحاظ نمایند.

۵. تفویض در بخشش:

سرپرستی امر خمس، انفال و بعضی دیگر از امور مالی حکومتی، به آنان واگذار شده و این اختیار نیز به آنان داده شده است که در موارد مختلف، هرچه را صلاح دیدند به دیگران ببخشند، یا این که آنان را از بخشش محروم کنند. (۴۴)

۶. تفویض در آفرینش:

خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را آفرید و خلقت، روزی رساندن، تربیت، میراندن و زنده کردن بندگان را به آنان واگذار کرد.

این مسأله ممکن است، به یکی از دو معنا باشد؛

الف) پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، همه این کارها را با قدرت و اراده خودشان - بدون هیچ دخالتی از سوی خداوند - انجام می دهند.

این دیدگاه، کفری است صریح و ادله عقلی و نقلی، بر بطلان آن گواهی می دهند

ب) خداوند، این کارها را، مقارن با اراده ایشان، انجام می دهد (مانند این که موسی اراده می کند و مقارن آن، خداوند عصا را تبدیل به مار می کند)، تا بدین وسیله، صدق و راست گویی آنان را به اثبات رساند.

این معنا اگرچه عقلاً محال نیست؛ اما روایات ردّ «تفویض»، آن را مردود می شمارد؛ مگر در هنگام ظهور معجزات. (۴۵)

البته در همین موارد نیز استناد حقیقی فعل، به خداوند متعال است و آورندگان معجزه، به اذن و فرمان او کاری را انجام می دهند و در این گونه امور، خودشان را به جای «خالق» نمی گذارند.

«تفویض» مورد نزاع، قسمت اول از معنای ششم است.

گروهی از غلات، تفویض به این معنا را مطرح می کردند که به نام «مفوضه» شهرت یافتند. آنان همواره مورد انکار و اعتراض ائمه علیهم السلام و اصحاب آنان بوده اند.

عالمان، فقیهان و متکلمان اسلام نیز آنان را طرد نموده، در زمره مشرکان و کافران قلمداد می کردند.

فرقه شناسی «مفوضه»

چنان که گذشت، «مفوضه» به کسانی اطلاق می‌شد که خلق، رزق، زنده کردن و میراندن را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام نسبت داده، معتقد بودند: خداوند همه امور عالم را به آنان واگذار کرده است. این که «مفوضه» گروهی از «غلات» اند یا جدای از آنها؛ چند دیدگاه مطرح است. در بخشی از روایات، مفوضه به عنوان گروهی جدای از غالیان قلمداد شده‌اند. در زمان ائمه علیهم‌السلام - به ویژه در زمان امام رضا علیه‌السلام - نوعاً از این گروه فراوان نام برده شده است. (۴۶)

در میان متکلمان و نویسندگان فرق و مذاهب، مفوضه - چه به شکل یک گروه مستقل یا گروهی از غلات - حکم یکسانی با غالیان دارند و بر آنان، حکم شرک و کفر جاری شده است. چه بسا بی‌اشکال باشد که گفته شود: «غلات مفوضه» به صورت مضاف و مضاف الیه، وصفی در زبان فارسی و وصف تبیینی در زبان عربی است. گواه این مدعا بخشی از زیارت حضرت حجت (عج) است که در آن آمده است:

«الحمد لله الذي هدانا لهذا... ولم يجعلنا من المعادين الناصبين ولا من الغلاة المفوضين...» (۴۷)

شیخ مفید (ره)، مفوضه را جزء غالیان می‌داند؛ اما فرقی بین آنان و غلات دیگر قائل می‌شود؛ به این که مفوضه، اعتراف دارند که ائمه علیهم‌السلام حادث و مخلوق اند نه قدیم، اما با این حال آنان را خالق موجودات و رازق آنان می‌دانند و مدعی‌اند که خداوند، فقط آنان را خلق کرد. سپس کار خلقت جهان و همه کارهای آن را، به آنان واگذار کرد. (۴۸)

شیخ صدوق (ره) بدون آن که فرقی میان مخالفان مفوضه قائل شود، هر دو گروه را ذکر کرده و آنان را کافر و بدتر از یهود، نصارا و مجوس دانسته است. (۴۹)

نویسندگان فرق و مذاهب هم آورده‌اند:

«مفوضه، اعتقاد دارند که خداوند واحد ازلی، شخص کاملی که بدون کم و زیاد بود، به جای خود گذاشت و تدبیر و خلقت عالم را به او واگذار کرد. این شخص، همان محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین و بقیه ائمه هستند که در معنا یکی می‌باشند. آنان گمان می‌کنند که معرفت خدای قدیم ازلی، لازم نیست و باید محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را شناخت که خالق است که امر خلق به او واگذار شده است و او خالق آسمان‌ها و زمین، و کوه‌ها، انسان‌ها، جن و هر آن چه در عالم هست، می‌باشد». (۵۰)

یادآوری این نکته نیز لازم است که مفوضه، مخالفان عقاید خود را به نام «مقصّره»؛ یعنی، کوتاهی کنندگان در معرفت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام می‌شناختند و می‌گفتند:

«چون آنان به این نکته نرسیدند که محمد خالق است و امر به او واگذار شده است، باید مراقب حلال و حرام باشند و اعمال مقرر در فقه اسلامی را انجام دهند که درحقیقت این اعمال، غلّ‌هایی است برای آنان، به منظور عقوبت آن‌ها در کوتاهی در معرفت». (۵۱)

نتیجه

«شیخیه» ادعاهایی را مطرح کرده‌اند که پیش از آن‌ها، گروه‌های دیگر از زمان ائمه علیهم‌السلام به بعد آن را مطرح کرده بودند و مورد تکفیر قرار گرفتند. چنین دیدگاه غلوآمیزی، علاوه بر آن که خود گناه بزرگی است، زمینه پیدایش افکار دیگری (مثل ادعای الوهیت، تجلی ذات حق، و حلول حق تعالی در افراد و...) شده است.

مفوضه از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم‌السلام

در پایان این گفتار، جهت تبیین علت صدور حکم تکفیر شیخ احمد احسائی و پیروان وی، از سوی عالمان بزرگ آن عصر و نیز نتیجه‌گیری از مطالب گذشته بایسته است که موضع پیشوایان معصوم علیهم‌السلام را مطرح کنیم تا اتمام حجت و تذکری برای گروندگان به تفویض باشد و نیز با حفظ مقام و شأن پیشوایان دین، آنان را از هر گونه مقام الوهیتی منزّه داریم:

۱. امام صادق علیه‌السلام در ردّ کسانی که می‌گفتند: «ائمه رزق و روزی بندگان را اندازه‌گیری می‌کنند» فرمود:

(«به خداوند سوگند! ارزاق ما را جز خداوند، تقدیر و اندازه‌گیری نمی‌کند. من خود، به غذایی که برای خانواده‌ام احتیاج داشتم، سینه‌ام تنگ و فکرم مشغول شد، تا این که رزق آنان را، تأمین کردم و نفسی به راحتی کشیدم».) (۵۲)

۲. امام رضا علیه‌السلام وقتی که شنید برخی، صفات خداوند رب العالمین را به حضرت علی علیه‌السلام نسبت می‌دهند، بدنش لرزید و عرق از سر و رویش جریان پیدا کرد و فرمود:

«منزه است خداوند! منزّه است خداوند از آن چه ظالمان و کافران درباره او می‌گویند! آیا علی علیه‌السلام خورنده‌ای در میان خورندگان، نوشنده‌ای در میان نوشندگان، ازدواج کننده‌ای در میان ازدواج کنندگان و گوینده‌ای در میان گویندگان نبود؟

آیا او نبود که در مقابل پروردگار خود، در حالی که خاضع و ذلیل بود، به نماز می‌ایستاد و به سوی او، راز و نیاز می‌کرد؟ آیا کسی که این صفات را دارد، خدا است؟ اگر چنین است پس باید همه شما خدا باشید؛ چون در این صفات، با علی علیه‌السلام مشترک می‌باشید؛ صفاتی که همه آن‌ها، دلالت بر حدوث موصوف آن‌ها دارد».

آن گاه در جواب پرسش راوی - که معجزات آن حضرت علیه‌السلام را دلیل غالیان برای الوهیت او ذکر کرده بود - فرمود:

«اما معجزاتی که از او به ظهور رسیده، فعل خودش نبوده؛ بلکه فعل قادری بود که شباهت به مخلوق‌ها نداشت...» (۵۳)

۳. از امام رضا علیه‌السلام درباره غالیان و مفوضه سؤال شد؛ آن حضرت در جواب فرمود: «غلات، کافران و مفوضه، مشرک».

سپس هرگونه ارتباطی با آن‌ها - حتی کمک کردن به وسیله یک کلمه - را موجب خروج از ولایت خدا و رسول و اهل بیت علیهم‌السلام دانستند. (۵۴)

۴. امام رضا علیه السلام، در حدیثی فرمود:

«کسی که گمان کند، خداوند عزوجل کار آفرینش و روزی را، به حجت‌های خود (پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام) واگذار کرده است، قائل به تفویض شده و مشرک گردیده است». (۵۵)

۵. و نیز از آن حضرت درباره تفویض سؤال شد، امام در پاسخ فرمود:

«خداوند متعال، امر دینش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و اگذار کرد و فرمود: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (۵۶)؛ «هر آن چه را رسول به شما فرمان می‌دهد، بگیرید و از آن چه شما را باز دارد، بازایستید»؛ اما امر خلق و رزق را به او واگذار نکرد».

سپس با تصریح به آفریدگاری خداوند، آیه ۴۰ سوره «روم» را یادآور شد، و بدین وسیله به شرک مفوضه اشاره فرمود. (۵۷)

مقام والای پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم السلام، در عبودیت ذات حق تجلی پیدا کرده است. اشرف مخلوقات و افضل پیامبران، با وصف «عبده و رسوله» ستوده شده است. ما نیز باید آنان را به گونه‌ای بستاییم که خودشان راضی باشند و از هرگونه غلو و زیاده‌روی پرهیز کنیم. گروه‌های زیادی در تاریخ اسلام، به «غلو» کشیده شده و از این طریق، به بیراهه رفته‌اند. شیخیه و شیخیگری، از این گونه بیراهه‌ها است که جمعی، در گرداب آن فرو رفته‌اند و به جای «توحید»، به «شرک» و «کفر» گراییده‌اند. افکار شرک آلود آنان، زمینه ساز پیدایش مدعیان دروغین نیابت خاصه حضرت ولی عصر (عج) گشته است. (چنان که سیدکاظم رشتی مدعی آن بود). و برخی نیز در ادامه راه، ادعای «بابیت» و سپس «مهدویت» و «رسالت» را سردادند (مانند سید علی محمد باب).

بر همه ماست که با مراقبت، دوراندیشی و مطالعه مباحث غلو و غالیان (۵۸) مواظب باشیم به نام دفاع از اولیای الهی و خودسازی و تصفیه باطن، به چنین دام‌هایی گرفتار نیاییم.

بی‌نوشت‌ها:

۱. رک: معجم الفرق الاسلامیه، شریف یحیی الأمین، ص ۱۴۹.

۲. فرهنگ فرقه‌های اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور، با مقدمه و توضیحات، کاظم مدیرشانه‌چی، ص ۲۶۶.

۳. دلیل المتحیرین، سیدکاظم رشتی، ص ۱۰ - ۱۱.

۴. منابع عمده شرح حال شیخ احمد احسائی عبارت است از:

الف) رساله‌ای کوتاه که وی به درخواست فرزند بزرگش محمد تقی نگاشته و در آن از سال‌های نخست زندگی و احوال درونی خود گفته است.

ب) اثری است از فرزندش شیخ عبدالله.

بخش‌هایی از کتاب «دلیل المتحیرین» شاگرد و مدعی جانشینی او سید کاظم رشتی که حاوی مطالبی است افزون بر دو مأخذ پیشین.

در این گفتار، بخش‌هایی از مقاله آقای زین‌العابدین ابراهیمی که در دائرة المعارف بزرگ اسلامی ذیل احسائی با استناد به مدارک و منابع مذکور آمده، استفاده شده است، چنان که مصادر دیگر هم مورد توجه قرار گرفت.

۵. میان «داغر» و پدرش رمضان، نزاعی درگرفت و «داغر» منطقه زندگی پدر را ترک گفت و در مطیرفی (یکی از روستاهای احساء) سکونت گزید. اجداد شیخ احمد، تا داغر چنین است: احمد بن زین الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر. ر.ک: شیخی‌گری بابی‌گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع، مرتضی مدرس چهاردهی، ص ۷.

۶. ر.ک: شرح احوال شیخ احمد احسائی، عبدالله احسائی، ترجمه محمد طاهر کرمانی، کرمان، سال ۱۳۸۷ ه ق، ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

۷. همان، ص ۱۳۴.

۸. همان، ص ۱۳۴ - ۱۳۶.

۹. همان، ص ۱۳۹ - ۱۴۱.

۱۰. ر.ک: قصص العلماء، تنکابنی، ص ۳۵.

۱۱. ر.ک: شرح منظومه سبزواری، ج ۲، ص ۶۵.

۱۲. شرح احوال شیخ احمد احسائی، همان، ص ۱۹ - ۲۳.

۱۳. وی از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ ه ق سلطنت کرد.

۱۴. برای متن یکی از نامه‌ها ر.ک: فهرست کتاب مشایخ عظام، همان، ص ۱۶۶.

۱۵. شرح احوال شیخ احمد احسائی، همان، ص ۲۶ - ۴۰.

۱۶. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۲.

۱۷. همان، ص ۶۶۳ به نقل از: اجازات الشیخ احمد الأحسائی، حسین علی محفوظ، صص ۳۷ - ۴۰، نجف، ۱۳۹۰ ق / ۱۹۷۱ م.

۱۸. همان، به نقل از: انوار البدرین، علی بحرانی، به کوشش محمد علی طبسی، نجف، ۱۳۷۷ ه ق، ص ۴۰۶ - ۴۰۷؛ «چند اجازه»، احمد احسائی، ص ۱ و ۲، ۷؛ دلیل المتحیرین، سید کاظم رشتی، صص ۵۱ - ۵۵.

۱۹. ر.ک: فهرست کتب مشایخ عظام، ابوالقاسم ابراهیمی، کرمان، چاپخانه سعادت، ص ۱۱۵ و

۲۰. رک: «اللمعات»، حسن گوهر، صص ۳۹ - ۴۰.
۲۱. انوار البدرین، همان، ص ۴۰۷.
۲۲. لباب الألقاب، حبیب الله شریف کاشانی، ص ۵۴، تهران، ۱۳۷۸ ه ق.
۲۳. رک: الذریعة، ج ۱۱، ص ۱۸.
۲۴. فهرست تصانیف شیخ احمد الاحسائی، ریاض طاهر، ج ۱، ص ۲۹، کربلا، مکتبه الحائری العامة.
۲۵. مقدمه بر شرح الزیارة، عبدالرضا ابراهیمی، ص ۲۴.
۲۶. چند اجازہ، همان، ص ۱ و ۶.
۲۷. الذریعة، ج ۱، ص ۱۴۱؛ کشف الحجب و الأستار، اعجاز حسین کنتوری، ص ۲۰، کلکته، ۱۳۳۰ ه ق.
۲۸. رک: رساله فی ترجمه الشیخ علی نقی الأحسائی، علی حائری اسکویی، (همراه عقیده الشیعہ)، صص ۹۵ - ۹۶، کربلا، ۱۳۸۴ ه ق.
۲۹. رک: فهرست کتب مشایخ عظام، همان، ص ۱۴۱.
۳۰. قصص العلماء، صص ۳۰ - ۶۶.
۳۱. همان، ص ۴۴.
۳۲. اعیان الشیعہ، ج ۲، ص ۵۹۰.
۳۳. رک: شرح الزیارة الجامعة الکبیرة، ج ۳، صص ۲۱۷ - ۲۱۹.
۳۴. رک: شرح الزیارة الجامعة الکبیرة، ج ۳، صص ۶۵، ۲۹۶ - ۲۹۸؛ ج ۴، ص ۴۷ و ۴۸، ۷۸ - ۸۰؛ مجموعه الرسائل، ص ۳۲۳.
۳۵. همان.
۳۶. قصص العلماء، ص ۵۵.
۳۷. همان، ص ۴۸.
۳۸. همان، صص ۴۸ - ۵۰.
۳۹. شرح العرشية، ص ۳۲۴.
۴۰. برای توضیح بیشتر این قصه رک: قصص العلماء، ص ۵۰.

۴۱. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، ج ۵، ص ۷۱.

۴۲. نجم (۵۳)، آیه ۳ و ۴.

۴۳. رک: بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۱۲؛ ج ۳، ص ۳۴۴؛ ج ۱۰۱، ص ۳۴۲.

۴۴. رک: همان، صص ۳۲۶ - ۳۵۰.

۴۵. رک: همان، صص ۳۴۷ - ۳۵۰.

۴۶. رک: همان، ص ۲۷۳، ۲۲۸، ۳۳۷؛ ج ۴۴، ص ۲۷۱.

۴۷. همان، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳.

۴۸. مصنفات الشيخ المفيد، تصحيح الاعتقاد، ج ۵، صص ۱۳۳ - ۱۳۴.

۴۹. الاعتقادات، ص ۹۷.

۵۰. رک: المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعری قمی، صص ۶۰ - ۶۱؛ مقالات الاسلامیین، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری، ص ۱۴.

۵۱. رک: المقالات و الفرق، همان، ص ۹۲؛ فرق الشیعه، نوبختی، ص ۹۳؛ و نیز کاربرد «مقصر» و «تقصیر» نسبت به عده‌ای از محدثان، رک: بحارالانوار، ج ۲۵، صص ۳۴۵ - ۳۴۶.

۵۲. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۰۱.

۵۳. همان، صص ۲۷۶ - ۲۷۷.

۵۴. همان، ص ۳۲۸.

۵۵. همان، ص ۳۲۹.

۵۶. حشر (۵۹)، آیه ۷.

۵۷. همان، ص ۳۲۸.

۵۸. خوانندگان گرامی را به مطالعه کتاب تحقیقی «غالیان یا کاوشی در جریان‌ها و برآیندها» نوشته نعمت الله صفری فروشانی، توصیه می‌کنیم. چنان که ما در برخی مباحث از فصل دوم و سوم آن بهره گرفتیم.

گفتار دوم بستر پیدایش بابیت و بهائیت

مروری بر گذشته

در قسمت پیشین، از شیخ احمد احسائی به عنوان پایه گذار مکتبی فکری کفرآمیز و صاحب اندیشه‌ای پر هیاهو در قرن سیزدهم هجری، سخن رفت که مبدأ پیدایش فرقه‌ای نامیمون به نام «شیخیه» شده است.

نگارنده، مدّعی است که اندیشه و قرائت‌های غیر مقبول «شیخیه» از بعضی از تعالیم دینی، انحرافات گوناگونی در جامعه‌ی تشیع پدید آورد که از مهم‌ترین آن‌ها، بستر سازی پیدایش فرقه‌ی «بابیت» است.

برای ارایی کثر اندیشی‌های شیخیه از دوران کودکی و ایام تحصیل و رؤیاهای احسائی و سفرهای گوناگون و پی در پی او، و مقام علمی و تربیت شاگردان و دریافت کنندگان اجازه‌ی نقل روایت از او، سخن گفتیم. از سوی دیگر، انحرافات عقیدتی شیخیه، از جمله دیدگاه آنان در باب «جایگاه امام در آفرینش»، و نیز نقد و بررسی «تفویض» و «مفوضه» از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم‌السلام مطرح گردیده است.

در این بخش از مقاله، سایر افکار نقدپذیر احسائی و نقش سید کاظم رشتی در ایجاد افکار انحرافی میان این فرقه و بستر سازی فکر «بابیت» را ملاحظه خواهیم کرد.

عقاید و آرای احسائی

نشر عقاید احسائی، با اعتراض و انتقاد جدّی و پیگیر عالمان بزرگ قرن سیزدهم هجری رو به رو شد. چون ذکر همه‌ی آرای وی در این سلسله نوشتار، میسر نیست، به ناچار، به اهمّ آن‌ها اشاره خواهیم کرد. پیش از آن، وصف کلی اندیشه‌ی احسائی را یادآور می‌شویم. نوشته‌اند:

شیخ احمد احسائی، علوم و حقایق را، به تمامی، نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام می‌داند و از دیدگاه او، حکمت - که علم به حقایق اشیاء است - با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد. او، معتقد است که عقل، آن گاه می‌تواند به ادراک امور نایل شود که از نور اهل بیت علیهم‌السلام روشنی گیرد و این شرط، در شناخت‌های نظری و عملی، یک سان وجود دارد. درست است که تعقل در اصول و معارف دین، واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم‌السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل در گرو نوری است که از ایشان می‌گیرد. (۱)

شیخ احمد احسائی، در بسیاری از موارد، در تألیفات خود، مخصوصاً شرح زیارت جامعه‌ی کبیره می‌گوید: «از امام صادق علیه‌السلام شنیدم» و در برخی از موارد می‌گوید: «شفاهای او شنیدم». مراد او، از این عبارات، این نیست که در عالم بیداری از ائمه شنیده است، بلکه مرادش، چیزی است که در رساله‌ی جداگانه‌ای نوشته است.

او می‌گوید، در آغاز کار، به ریاضت مشغول بودم.

شبی، در عالم خواب دیدم که دوازده امام، در یک جا جمع بودند. من، به دامان حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام متوسل شدم و عرض کردم: «مرا چیزی تعلیم کنی تا هر وقت که مشکلی روی داد، و خواستم یکی از شما را در خواب ببینم، تا آن مشکل را پرسش کنم، بتوانم.» آن جناب، اشعاری فرمود که بخوان. بیدار شدم. بعضی از اشعار را فراموش کردم. بار دیگر به خواب رفتم. باز همان مجمع و امامان را در خواب دیدم و آن ابیات را مداومت و مواظبت کردم تا این که از تأییدات ایزدی و الهام ربّانی دانستم، مراد آن حضرت، مداومت در قرائت الفاظ آن اشعار نیست، بلکه باید به مضمون آن متّصف شد. پس کوشش خود را به کار بردم و همت گماشتم و خود را به معانی آن متخلّق و معتقد ساختم. هر زمانی که یکی از امامان را قصد می‌کردم، در عالم رؤیا، به دیدار او مشرف می‌گشتم و حلّ مشکلات مسایل از ایشان می‌کردم. تا آن که مرا به دیار ایران گذر افتاد و با شاهنشاه قاجار و حاکمان، آمیزش شد. اعتباری یافتم. خوراک ایشان را خوردم پس از آن، حالت نخستین از من رفت. اکنون، کم‌تر، ائمه علیهم‌السلام را در خواب می‌بینم. (۲)

به راستی آیا با این ادّعا، می‌توان سخن از عقاید گوناگون به میان آورد و جعل اصطلاح کرد!

احسائی، بر آن است که تمسّک‌اش به اهل بیت علیهم‌السلام در دریافت حقایق، سبب شده است که در برخی مسایل، با بسیاری از حکما و متکلمان، مخالفت کند. وی، در عین احاطه بر آرای حکما، مبانی فلسفی را تا آن جا پذیرفته است که از دید او با باطن تعالیم شریعت، در تعارض نباشد. در نتیجه، اصطلاحاتی هم که به کار برده است، در مواردی، با آن چه از این اصطلاحات در حکمت رایج فهمیده می‌شود، تفاوت دارد.

شاید از همین رو باشد که برخی گمان کرده‌اند، آن چه در نظر عدّه‌ای، احسائی را بنیانگذار مکتبی بیرون از جریان مقبول امامیه نمایانده است، می‌تواند ناشی از دو عامل باشد: یکی، آسان فهم نبودن پاره‌ای از آراء، و دیگر، تندروی‌هایی از هر دو جانب مخالف و موافق او که گاه با شناخت لازم نیز همراه نبوده است. (۳)

این تعلیل، سبب نمی‌شود که هر عقیده‌ی خلاف واقع و ناموزون وی، مورد اعتراض قرار نگیرد و احیاناً، آن دسته از عالمان بزرگ که به نقد و بررسی افکار وی پرداخته‌اند، به تند روی یا عدم فهم درست اصطلاحات به کار گرفته از سوی احسائی، متّهم گردند. همان طور که پیش از این یادآور شدیم، نظریه‌ی «تفویض» و طرح «جایگاه امام در آفرینش» نکته‌ای نیست که فهم آن آسان نباشد، بلکه موضوعی است که پیش از وی، رواج داشت و از سوی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام مورد مذمت قرار گرفته است. علاوه بر آن، برخی از مدافعان احسائی، ضمن اعتراف به وجود متشابهات، در کلام احسائی، و توصیه به دیگران نسبت به اخذ محکّمات کلمات وی، اظهار داشته است:

ما نمی‌گوییم حتما کلام متشابه شیخ احسائی و یا دیگران را تأویل صحیح کنند. اگر چه وظیفه‌ی هر مسلمان، این است که گفته‌ی متشابه مسلمانان را تا هفتاد مرتبه تا آن جا که می‌تواند، توجیه کند و به محمل‌های صحیح حمل کند، ولی لاقلاً، آن متشابه را به محکّمات کلام خود او برگردانند. (۴)

راستی، اگر سخنان هر نویسنده‌ای، تا هفتاد مرتبه توجیه گردد، هیچ مخالف و معاندی تمییز داده خواهد شد؟!

با تذکّاری که گذشت، به پاره‌ای دیگر از آرای احساسی اشاره می‌شود:

الف) معاد جسمانی

معروف‌ترین رأی احساسی، درباره‌ی کیفیت معاد جسمانی است. همین نظریه، دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما، از جمله ملا محمد تقی برغانی بود که گزارش آن را تنکابنی (۵) و دیگران آورده‌اند.

احساسی، اصل «معاد جسمانی» را که در آیات قرآنی و احادیث مستفیض، بر آن تأکید شده، می‌پذیرد، اما تفسیر ویژه‌ای از جسم ارایه می‌دهد که مقبول دانشمندان مسلمان نیست. معنای متداول و عرفی معاد جسمانی، این است که آدمی، در حیات اخروی، مانند حیات دنیوی، دارای کالبد ظاهری مرکب از عناصر طبیعی است. بدن، در سرای آخرت، محشور گردیده و نفس، بار دیگر، به آن تعلّق می‌پذیرد، و پاداش‌ها و کیفرها و لذّات و آلامی که جنبه‌ی جزئی و حسّی دارند و تحقّق آن‌ها بدون بدن و قوای حسّی امکان‌پذیر نیستند، محقّق می‌یابد. (۶)

احساسی، معاد جسمانی را به این معنا، نمی‌پذیرد و بر آن است که این نحوه‌ی فهم با آن چه از تغیر و تباهی در کالبد ظاهری می‌شناسیم، سازگار نیست و باید پاسخ را در حقیقت جسم انسانی جست و جو کرد. وی، بحثی لغوی و حدیثی درباره‌ی «جسم» و «جسد» می‌آورد و توجّه می‌دهد که معانی این هر دو واژه از آن چه به ذهن متبادر می‌شود، گسترده‌تر است. (۷)

بر این اساس می‌گوید، آدمی، دو جسد و دو جسم دارد: جسد اوّل، کالبد ظاهری ما است که از عناصر زمانی تشکیل یافته و از عوارض حیات دنیوی است، پیدا است که این جسد، در بردارنده‌ی حقیقت انسانی نیست؛ زیرا، در عین کاهش و افزایشی که در آن روی می‌دهد، حقیقت فرد و صحیفه‌ی اعمال او کاهش و افزایش نمی‌یابد. جسد اوّل، در واقع، به منزله‌ی جامه‌ای است که بر تن داریم. این جسد، در قبر، تجزیه و زوال می‌پذیرد و سرانجام، به عناصر تشکیل دهنده‌ی خود در طبیعت باز می‌گردد. (۸)

آدمی را جسد دومی نیز هست به نام جسد هور قلیایی (۹) که ویژگی‌های فناپذیر جسد اوّل را ندارد و در قیامت برانگیخته می‌شود. در حدیث آمده است که «طینت» آدمی، در قبر، به صورت «مستدیر» باقی می‌ماند. این طینت، همان جسد دوم است. معنای مستدیر ماندن آن، این است که هیئت پیکری و ترتیب اندام‌ها را در دل خاک از دست نمی‌دهد. این جسد، مرکب از عناصر مثالی و لطیف زمین هور قلیا است که عناصری برتر از عناصر دنیا هستند. (۱۰)

جسد دوم، پیش از مرگ، در باطن جسد اوّل نهفته است و پس از زوال آن در خاک، خلوص یافته، در قبر بر جا می‌ماند، اما به سبب لطافت‌اش، قابل رؤیت نیست. (۱۱)

مرگ آدمی، مفارقت روح از این دو جسد است و این مفارقت، با جسم اوّل صورت می‌گیرد که حامل روح در عالم برزخ است. جسم اوّل، جسمی است لطیف و اثیری که صورت دهنده‌ی آثار و قوای روح در حیات برزخی انسان است، همچنان که جسد مادی، صورت دهنده‌ی آثار حیات دنیوی او است. (۱۲) آن چه در همه‌ی این نشئات، هویت شخص را ثابت می‌دارد، جسم اصلی و حقیقی او است

(جسم دوم) که جز در فاصله‌ی دو نفخه‌ی صور، از روح جدا نیست. (۱۳) با دمیدن نفخه‌ی نخست (نفخه‌ی صعق) جسم اول، از روح جدا می‌گردد و از میان می‌رود و آن چه پس از نفخه‌ی دوم (نفخه‌ی بعث) حشر می‌یابد، جسم دوم به همراه جسد دوم است. (۱۴)

احسائی، تأکید می‌کند که بدن اخروی انسان - که عبارت از مجموع جسم دوم و جسد دوم است - همان بدن دنیوی انسان است، با این تفاوت که بدن دنیوی، کثیف و متراکم است، اما بدن اخروی، از تصفیه‌های متعدّد عبور کرده و لطیف و خالص شده است.

وی، از همین جا نتیجه می‌گیرد که به معاد جسمانی معتقد است.

(ب) کالبد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام در قبر

بر اساس مبنایی که احسائی درباره‌ی جسم و جسد، اختیار کرد، می‌گوید، حکم تباهی کالبد در قبر، درباره‌ی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام نیز صادق است، اما این کالبد، از جسم اصلی ایشان که در غایت لطافت است، جدا است و امری است عارضی که دیدار و استفاده‌ی خلق را از ایشان امکان‌پذیر ساخته است. زمانی که خداوند در ابقای صورت ملموس آنان، مصلحتی ببیند، قالب خاکی با مرگ تجزیه می‌شود و از میان می‌رود. پس اگر در احادیث از بقای اجساد امامان علیهم‌السلام در قبر سخن رفته است، مقصود جسدی است بدون صورت عنصری، یعنی همان جسد هورقلیایی که این جسد تنها برای امامان دیگر قابل مشاهده است. (۱۵)

(ج) معراج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

همان گونه که ملاحظه شد، قول به جسد هورقلیایی در تفکر احسائی، تبیین‌کننده‌ی معاد جسمانی به شمار رفت و بر همین اساس، در نظام اعتقادی شیخیه، مبنای تبیین مسئله‌ی معراج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز قرار گرفته است. احسائی، معتقد بود که معراج جسمانی، طبق برداشت از ظاهر آیات و روایات و فهم متعارف مسلمانان، مستلزم خرق و التیام است و خرق و التیام نیز محال است. در نتیجه، پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله در هر فلکی، جسمی متناسب با آن را داشتند. (۱۶)

البته، شاید سخن شیخ احمد احسائی در شرح جمله «مستجیر بکم» از زیارت جامعه، دلالت بر تجدید نظر و برگشت وی از نظریه سابق در باب معراج جسمانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، چنان که آورده است:

... ولهذا صعد النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله ليلة المعراج بجسمه الشريف مع ما فيه من البشريّة الكثيفة و بشيابة التي عليه و لم يمنعه ذالك عن اختراق السماوات والحجب و حجب الأنوار، لقلّة ما فيه من الكثافة. ألا تراه يقف في الشمس ولا يكون له ظلّ مع أنّ ثيابه عليه كاضمحلالها في عظيم نوريته و كذا لك حكم أهل بيته عليهم‌السلام .

در هر حال، این سخنان، مخالف قول مشهور و برداشت عمومی و عرفی از مسئله‌ی معراج پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و کیفیت زندگی ظاهری آن حضرت است.

د) زندگی و غیبت امام زمان علیه السلام

از دیگر آرای ویژه احسایی، آن است که وی درباره‌ی زندگی امام زمان علیه السلام معتقد است که آن حضرت، در عالم هورقلیا، به سر می‌برند و هر گاه بخواهند به اقلیم سبعة تشریف بیاورند، صورتی از صورت‌های اهل این اقلیم را می‌پوشند جسم و زمان و مکان ایشان، لطیف‌تر از عالم اجسام، و از عالم مثال است. و به جهت آن که نفس ایشان، حقیقت هر چیز را می‌بیند و از تخیلات و تصوّرات به دور است، پس بهشت را بنفسه، نه با صورت آن بهشت، می‌بیند. (۱۷)

علاوه بر آن، یکی از آثار مکتوب شیخ احمد احسایی، رساله‌ای است به نام حیاة النفس در باب اصول عقاید که به دست شاگردش، سید کاظم رشتی، به زبان فارسی ترجمه شد، در این کتاب، از وجود مبارک امام زمان علیه السلام و تولّد و نسب او و لزوم شناخت امام علیه السلام و عقیده به ظهور وی و... همانند آرای علمای معروف شیعه، سخن به میان آمده است، ولی اختلافاتی با اعتقادات شیعه وجود دارد. مثلاً، شیعه می‌گوید، امام دوازدهم، زنده است و با قالب جسمانی خود، مرور ایّام می‌کند تا روزی که اراده کند و ظاهر شود، اما شیخی‌ها، با این عقیده مخالف هستند و می‌گویند، امام دوازدهم علیه السلام با قالب روحانی زنده است. آزادی او هم به دست خودش نیست، بلکه مانند سایر بندگان خدا، تقدیر و سرنوشت اش به دست ذات باری تعالی است.

در تعقیب این نظریه، شیخیه می‌گویند، روح امام دوازدهم، قابل انتقال است و اکنون از بدن یک نفر به بدن دیگری منتقل می‌شود. به این طریق که وقتی قالب جسمانی از بین رفت، روح آن امام، به جای این که محو شود، مکان دیگری، یعنی کالبد دیگری را برای خود انتخاب می‌کند و به این طریق زندگی‌اش را می‌گذراند و زنده است. (۱۸)

داوری پایانی

بخشی از عقاید قابل تأمل احسایی، ملاحظه شد و روشن گشت که آن‌ها، بر خلاف عقاید مسلم شیعه است. در عین حال، عدّه‌ای بر این عقیده‌اند که شیخ، مشکل عقیدتی نداشته است و آن چه را که به او نسبت می‌دهند، درست نیست. خوب است داوری پایانی در باب انحراف اعتقادی احسایی را از اسوه‌ی عارفان، آیت حق، سید علی آقا قاضی (... - ۱۳۶۶ ه. ق.) - استاد علامه طباطبایی، که می‌گفت، هر چه دارم از سید علی آقا قاضی دارم - بشنویم.

وقتی از وی پرسیدند: «نظر شما درباره‌ی شیخیه چیست؟». قاضی فرمود: «آن کتاب شرح زیارت شیخ احمد احسایی را بیاور و نزد من بخوان.»

او، آن کتاب را آورد و خواند. آقای قاضی فرمود: «این شیخ، می‌خواهد در این کتاب، ثابت کند که ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست و همه‌ی کارها که ایجاد می‌شود، مربوط به اسما و صفات خدا است و اتّحادی میان اسما و صفات با ذات خدا وجود ندارد. بنابراین، شیخ احمد احسایی، ذات خدا را مفهومی بوج و بی اثر و صرف نظر از اسما و صفات می‌خواند، و این، عین شرک است.» (۱۹)

وجود عقاید فاسد در میان نوشته‌های احساسی، نه تنها از سوی منتقدان مطرح بود، بلکه بعضی از کسانی که از وی اجازه‌ی روایت داشته‌اند، بی تمایل به نقد افکار او نبودند (۲۰) به عنوان مثال می‌توان از ملا محمد علی برغانی (۱۱۷۵ - ۱۲۶۹) فرزند ملا محمد ملائکه و برادر کهنتر شهید ثالث نام برد. وی پس از تحصیل در اصفهان و قم و عتبات، از درس عالمان بزرگ و نامدار، بهره برد و به اخذ اجازات روایی و اجتهاد نایل شده بود. او، سرانجام، شیفته‌ی شیخ احمد احساسی شد و از او اجازه‌ی روایت گرفت. به دلیل گرایش به آرای احساسی، در ماجرای اختلاف پیروان احساسی با متشرعه و نیز در مجلس مناظره‌ی شهید ثالث با احساسی، میانجی‌گری کرد و از احساسی خواست تا رساله‌ای در تعدیل نظریات خود بنویسد. احساسی، این خواسته را اجابت کرد و رساله‌ای مشهور به «توبه نامه» نوشت، ولی این تلاش، ثمری نداشت. (۲۱)

سید کاظم رشتی جانشین احساسی

راهی که شیخ احمد احساسی آن را آغاز کرده بوده از سوی یکی از شاگردانش تداوم یافت. آورده‌اند، شیخ احمد احساسی، از میان شاگردان خود، یک تن را برای جانشینی خویش برگزید و او، سید کاظم رشتی بود. شیخ احمد، به سید رشتی بسیار احترام می‌کرد و تا او در مجلس درس حاضر نمی‌شد، به درس گفتن شروع نمی‌کرد.

پس از وفات احساسی، پیروان وی، بی اختلاف کلمه، سید رشتی را نایب مناسب وی و پیشوای خویش دانستند. حوزه‌ی درس و ریاست شرعی او، قوت گرفت و در مقابل فقهای بزرگ عرب که در کربلا بودند و طریقه‌ی شیخی را پسند نمی‌کردند، حوزه و مقام خود را نگاهداری کرد و چون نماز جماعت‌ها در کربلا، بیش‌تر در حرم امام حسین علیه‌السلام و اطراف آن بر پا می‌شد، طایفه شیخی که در احترام کردن قبور ائمه‌ی دین، غلو داشتند، در بالای ضریح حسینی، نماز نمی‌گذاشتند و آن مکان را فوق العاده تقدیس می‌کردند. مخالفان آنان، از روحانیان شیعه و پیروان آنان که در بالای سر ضریح امام حسین علیه‌السلام نماز می‌خواندند، در مقابل «شیخی»، «بالاسری» نامیده شدند.

خلاصه، جمعی کثیر از فضایل شیخی، در حوزه‌ی درس سید رشتی، حاضر می‌شدند و هر چه در آن حوزه گفته و شنیده می‌شد، روی تعلیمات شیخ احساسی بود، با تحقیقاتی که نایب مناب او از روی بسط اطلاعات و آشنایی به اصطلاحات اهل فن بر آن‌ها می‌افزود.

دوره‌ی ریاست سید رشتی، شانزده سال طول کشید. طایفه‌ی شیخی، در همه جا، از روی تعلیمات شیخ احمد و حاج سید کاظم، معالم دین خود را به جای می‌آوردند و خود را از دیگر فرقه‌های شیعه ممتاز می‌دانستند. (۲۲)

سید رشتی، زمانی به جای استاد نشست که کم‌تر از سی سال سن داشت. وی، به سبب نطق و قلم و تصنیف و تألیف کتاب، عهده دار انتشار افکار استاد خود گردید. او، در تمام مدت پیشوایی خود، به ایران سفر نکرد و مرکز خود را همان عتبات عالیات قرار داد و از آن جا، با هند و ممالک عثمانی و حجاز، رابطه داشت. (۲۳)

شخصیت ابهام‌آمیز سید کاظم رشتی

بر اساس گزارش مورخان شیخیه، اجداد سید کاظم، اهل حجاز بوده و به خاطر شیوع بیماری طاعون، مجبور به هجرت شده‌اند و شهر رشت (در شمال ایران) را به عنوان وطن خویش برگزیده‌اند. سید کاظم، در همین شهر به دنیا آمده است. این مطلب را آقای هانری کربن هم گزارش کرده است. (۲۴)

برخی دیگر، هویت خانوادگی او را زیر سؤال برده، وی را به عنوان جاسوس «روس» معرفی کرده‌اند. درباره‌ی او گفته‌اند:

وی، به طور مخفیانه، از طرف قیصر روس، برای ایجاد فتنه در بلاد عثمانیه فرستاده شد. او، اصلاً، مسلمان نبود. اهل قیس، (شهری در ویلادستوک) بود و بعداً، اسم اش را «کاظم» گذاشت و ادّعا کرد که از اهل رشت است. (۲۵)

گرچه نمی‌توان با اسناد قطعی تاریخ، ادّعای جاسوس بودن و بی‌هویتی وی را اثبات کرد، اما در بی‌اعتمادی و بدبینی عالمان بزرگ معاصر نسبت به عقاید انحرافی او، جای هیچ گونه تردید نیست، علاوه آن که، نشر بسیاری از آرای باطل شیخیه، بدو منتسب است. (۲۶)

بدعت رکن رابع

از موضوعات جنجال برانگیز در عقاید شیخیه، اعتقاد به «رکن رابع» است. (۲۷) اکثر، آن را به سید کاظم رشتی نسبت می‌دهند. مقصود از رکن رابع، آن است که در میان شیعیان، شیعه‌ی کاملی وجود دارد که واسطه‌ی فیض میان امام عصر (عج) و مردم است. آنان، اصول دین را چهار تا می‌دانند: توحید، معاد، امامت و رکن رابع. آنان، معاد و عدل را از اصول عقاید نمی‌شمارند؛ زیرا، اعتقاد به توحید و نبوت، خود، مستلزم اعتقاد به قرآن است و چون در قرآن عدالت خدا و معاد ذکر شده است، لزومی ندارد که این دو اصل را در کنار توحید و نبوت قرار دهیم.

همان گونه که ملاحظه شد، این عقیده، بر خلاف عقاید شیعه است و مسلمانان، به طور عموم، معاد را از اصول دین می‌دانند. شیعه، به خاطر برداشت‌های ناصواب عده‌ای از متکلمان، به عدل الهی، اهمیت ویژه‌ای می‌دهد.

طرح «رکن رابع»، موجب اختلاف و انشعاب شیخیه گردید و پس از اندکی، دستاویزی برای ادّعای جدید به نام «بابیت» شد.

ادّعای «بابیت» از سوی یکی از شاگردان سید کاظم رشتی صورت گرفت که خود، سرآغاز فساد بزرگ میان مسلمانان به شمار می‌رود.

در ادامه‌ی این نوشتار، ضمن اشاره به انشعابات فرقه شیخیه، از ادّعاهای دروغین میرزا علی محمد شیرازی، ملقب به «باب» که پس از وفات سید کاظم رشتی، مدّعی جانشینی او شد، سخن خواهیم گفت و در باب ادّعای بابیت امام غایب و سپس ادّعای نبوت او، مطالبی را عرضه می‌کنیم.

پی نوشت :

- ۱- ر.ک: شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، شیخ احمد احسائی، به کوشش عبدالرضا ابراهیمی، ج ۳، صص ۲۱۷ - ۲۱۹، کرمان، ۱۳۵۵ ش؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۴.
- ۲- شیخی گری، بابی گری، ص ۱۶.
- ۳- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۴.
- ۴- حقایق شیعیان، حاج میرزا عبدالرسول احقاقی اسکویی، ص ۱۳ - ۱۴، چاپخانه رضایی، تبریز، ۱۳۳۴ ش.
- ۵- ر.ک: قصص العلماء، ص ۴۲ - ۴۳.
- ۶- منشور عقاید امامیه، جعفر سبحانی، ص ۱۸۹، نشر مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ یکم، زمستان ۱۳۷۶ ش.
- ۷- ر.ک: شرح الزيارة الجامعة، ج ۴، ص ۲۴ - ۲۶؛ شرح العرشیه، احمد احسائی، ج ۱، ص ۲۶۷ - ۲۶۸، کرمان، ۱۳۶۴ ش.
- ۸- شرح الزيارة الجامعة، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۷، ۲۹؛ شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۸۹.
- ۹- عالم هورقلیا، در یک تفسیر، همان عالم برزخی است که حدّ وسط میان عالم مُلک (عالم مادی) و عالم ملکوت (عالم مجرد) است و نیز به آن «عالم مثال» می‌گویند. توضیحات بیش‌تر درباره‌ی «هورقلیا» را در شماره‌ی دوم همین فصلنامه، ص ۲۹۷ - ۳۰۵ بخوانید.
- ۱۰- ر.ک: مجموعه الرسائل الحکمیّة، احمد احسائی، ص ۳۰۸ - ۳۰۹، کرمان، ۱۳۶۰ ش.
- ۱۱- وی، در این باره آورده است: «... إِنَّ الْإِنْسَانَ لَهُ جِسْدَانِ وَ جِسْمَانِ: فَأَمَّا الْجِسْدُ الْأَوَّلُ فَهُوَ مَا تَأَلَّفَ مِنَ الْعُنَاصِرِ الزَّمَانِيَّةِ. وَ هَذَا الْجِسْدُ كَالثَوْبِ يَلْبَسُهُ الْإِنْسَانُ وَ يَخْلُصُهُ وَ لَا لَذَّةَ لَهُ وَ لَا أَلَمَ وَ لَا طَاعَةَ وَ لَا مَعْصِيَةَ... وَ أَمَّا الْجِسْدُ الثَّانِي فَهُوَ الْحَسَدُ الْبَاقِي وَ هُوَ طِينَتُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا... وَ هَذَا الْجِسْدُ الْبَاقِي هُوَ مِنْ أَرْضِ هَوْر قَلِيَا وَ هُوَ الْجِسْدُ الثَّانِي الَّذِي فِيهِ يَحْشَرُونَ وَ يَدْخُلُونَ بِهِ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ...؛ شرح الزيارة، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۸؛ شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۸۹ - ۱۹۰.
- ۱۲- شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ شرح الزيارة، ج ۴، ص ۲۹ - ۳۰.
- ۱۳- مجموعه الرسائل الحکمیّة، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.
- ۱۴- شرح الزيارة الجامعة، ج ۴، ص ۲۹ - ۳۰ مجموعه الرسائل الحکمیّة، ص ۳۱۰.
- ۱۵- شرح الزيارة الجامعة، ج ۳، ص ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹.
- ۱۶- شیخی گری، بابی گری، مرتضی مدرس چهار دهی، کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۵ ش.

- ۱۷- ر.ک: جوامع الکلم، شیخ احمد احسائی، رساله‌ی دوم؛ شیخ‌گری، بایگری، ص ۷۴ (به نقل از: سید محمد هاشمی کرمانی، مؤلف کتاب تاریخ و مذاهب کرمان). (۴۲)
- ۱۸- ر.ک: شیخی گری، بابی گری، ص ۴۱ (به نقل از «کنت دوگوبینو» وزیر مختار اسبق دولت فرانسه در دربار ایران، در کتاب سه سال در ایران).
- ۱۹- ر.ک: بابی گری و بهایی گری، محمد محمدی اشتهاردی، ص ۳۵، کتاب آشنا، چاپ اول، بهار ۱۳۷۹؛ روح مجرد، علامه سید محمد حسین حسینی، ص ۴۲۶ و ۴۴۷.
- ۲۰- جریان شهادت آقا سید مهدی و شرف العلماء مازندرانی و حاج ملا محمد جعفر استرآبادی و سید کاظم رشتی را مبنی بر وجود عبارت‌های کفرآمیز، در کتاب شیخی گری، ص ۱۹ و بررسی عقاید و ادیان، مصطفی نورانی اردبیلی، ص ۴۶۲، بخوانید.
- ۲۱- دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۲۰.
- ۲۲- شیخی گری، ص ۱۹۴.
- ۲۳- شیخی گری، ص ۸۷ - ۸۸.
- ۲۴- مکتب شیخیه، ص ۴۴ - ۴۵.
- ۲۵- ر.ک: الشیخیه، ص ۱۱۷ (به نقل از الاعتصام بحبل الله، شیخ محمد خالصی، ص ۸).
- ۲۶- علامه سید محسن امین، در این رابطه می‌نویسد: «... الطائفة الشیخیّة فی هذا الزمان معروفة و لهم مذاهب فاسدة و أكثر الفساد نشأ من أحد تلامذته السید کاظم الرشتی والمنقول عن هذا السید مذاهب فاسدة لأظنّ أن يقول الشیخ بها...». (أعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰).
- ۲۷- ر.ک: بررسی عقاید و ادیان، ص ۴۶۳ - ۴۶۶.

گفتار سوم خاتمیت، نفی بابیت

اشاره:

پیروان فرقه‌ی شیخیه، پس از مرگ شیخ احمد احسائی، پیرامون سید کاظم رشتی گرد آمدند. با مرگ سید کاظم رشتی، بر سر جانشینی او، اختلاف شد و این فرقه به گروه‌هایی مانند کریمخانیه، باقریه،... تقسیم شد.

نوشتار حاضر، انشعاب این گروه‌ها و پیدایش فرقه‌ی بابیه از این میان را بررسی می‌کند و به زوایایی از زندگی علی محمد باب می‌پردازد.

یادآوری

مطالبی در شناسه‌ی فرقه‌ی شیخیه - از شیخ احمد احسائی به عنوان رهبر و مؤسس، و شاگرد و جانشینش سید کاظم رشتی - در دو قسمت از مقاله‌ی «شیخیه، بستر پیدایش بابیت و بهائیت» آمده بود. تعریف فرقه‌ی شیخیه، شرح حال، اعتقادات و افکار شیخ احمد احسائی، موضع‌گیری عالمان و فقیهان در برابر انحرافات عقیدتی وی و نیز شخصیت ابهام‌آمیز سید کاظم رشتی و مسأله‌ی بدعت رکن رابع را ملاحظه کردیم. وعده داده بودیم که به انشعابات فرقه‌ی شیخیه و سپس ادعاهای دروغین میرزا علی محمد شیرازی ملقب به «باب» - یکی از مدعیان جانشینی سید کاظم رشتی - پرداخته شود که اینک، این موضوعات را پی می‌گیریم.

فرقه‌های شیخیه

گرچه پس از درگذشت شیخ احمد احسائی، پیروان او گرد سید کاظم رشتی حلقه زدند و جانشینی وی را پذیرفتند، ولی پس از وفات سید کاظم، بر سر جانشینی وی اختلافات چندی میان پیروان او به وجود آمد. اینک، با معرفی مهم‌ترین مدعیان جانشینی او، به انشعابات فرقه‌ی شیخیه، اشاره می‌کنیم. در ضمن این بحث، به بعضی از فرقه‌های معروف یا منسوب به شیخیه - که از انحرافات عقیدتی، تبری جسته‌اند - اشاره می‌شود و کیفیت بستر سازی شیخیه برای پیدایش «بابیه»، روشن می‌گردد. در حقیقت، سیری اجمالی «از شیخیگری تا بابیگری» صورت می‌گیرد.

الف) شیخیه‌ی کریمخانیه

پس از مرگ سید کاظم رشتی، مدت کمی بر سر جانشینی او اختلاف بود. در این میان، یکی از شاگردان وی به نام «محمد کریم خان کرمانی» (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ق) با توجه به موقعیت ویژه‌ای که داشت، مدعی رهبری این فرقه شد و برخی نیز دور او جمع شدند. از ویژگی‌های برجسته‌ی او در میان شاگردان سید کاظم، یکی، نزدیکی او به استادش و دیگری، نزدیکی به دربار قاجار بوده است؛ زیرا، پدر او، حاج ابراهیم خان، مشهور به ظهیرالدوله، پسر عمو و داماد فتحعلی شاه و حاکم خراسان و کرمان بوده است. وی، از دوستان

شیخ احمد احساسی بود و در ترغیب شاه برای ملاقات با شیخ احمد، نقش مهمی داشته است. از این رو، محمد کریم خان، با عنایت به این موقعیت ویژه، توانست برای این فرقه، جایگاه محکم‌تری فراهم کند و به تبلیغ آن بپردازد.

طرفداران محمد کریم خان به «شیخیه کرمانیه» معروف‌اند و به فرقه‌ی «کریمخانیه» نیز خوانده می‌شوند. مرکز شیخیه، در زمان محمد کریم خان، کرمان بود، اما وی، مبلغانی را برای مرام شیخیه به شهرهای مختلف فرستاد.

هرچند وی، پسر خود، حاج محمد خان (۱۲۶۳ - ۱۳۲۴ ق) را به جانشینی نصب کرد، اما بر سر جانشینی وی، پس از مرگ‌اش در سال ۱۲۸۸ ه. ق از دو جهت، اختلاف روی داد:

اولاً، میان پسرانش، حاج رحیم خان و حاج زین العابدین خان و حاج محمد خان، بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد و علاوه بر محمد خان، رحیم خان هم مدعی نیابت پدر بود و طرفدارانی هم پیدا کرد.

ثانیاً، در میان پیروانش که شاید از موروثی شدن رهبری فرقه، ناخرسند بودند، اختلاف شد.

از این رو، انشعابات دیگری پس از مرگ حاج محمد کریم خان، در فرقه‌ی شیخیه رخ داد. فرقه‌ی «باقریه» از جمله‌ی آنها است.

اکثریت شیخیه کرمانیه، پس از مرگ محمد خان، برادرش زین‌العابدین خان (۱۲۶۰ - ۱۳۷۶ ق) را به رهبری خویش برگزیدند. پس از او، ابوالقاسم خان، و سپس عبدالرضا خان به ریاست شیخیه کرمانیه برگزیده شدند.

عبدالرضا خان، در سال ۱۳۵۸ ش ترور شد. (۱)

ب) شیخیه «باقریه»

فرقه‌ی «باقریه» از فرق «شیخیه»، پیرو میرزا محمد باقر خندق آبادی دُرچه‌ای هستند که بعداً به میرزا باقر همدانی معروف شد. وی، نماینده‌ی حاج محمد کریم خان کرمانی در همدان بود و پس از وی، دعوی جانشینی او را کرد و جنگ میان «شیخی» و «بالاسری» را در همدان به راه انداخت.

میرزا محمد باقر، دارای تألیفات چندی است. وی، از کرمان، با میرزا ابوتراب - از مجتهدان «شیخیه» از طایفه‌ی نفیسی‌های کرمان - و عده‌ای دیگر مهاجرت کردند و در نایین و اصفهان و جندق و بیابانک و همدان، پیروانی یافتند و سلسله‌ی «باقریه» را در همدان تشکیل دادند. (۲)

ج) شیخیه‌ی «آذربایجان»

در آذربایجان (ایران)، عالمان چندی به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد احسائی پرداختند. سه طایفه‌ی مهم از آنان، قابل ذکرند که عبارت‌اند از:

۱- خانواده‌ی «حجة الاسلام»

بزرگ این خاندان، میرزا محمد مامقانی، معروف به حجة الاسلام (م ۱۲۶۹ ق.) است. او، نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. وی، مدتی شاگرد شیخ احمد احسائی بود و از او اجازه‌ی روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده‌ی وی در تبریز گشت.

او، همان شخصی است که حکم تکفیر و اعدام «علی محمد باب» را در تبریز صادر کرد و بدین وسیله، ضمن باطل خواندن ادعاهای یکی از شاگردان سید کاظم، براءت فرقه‌ی شیخیه‌ی آذربایجان از بدعت ایجاد شده به دست علی محمد باب را اعلام کرده است.

«حجة الاسلام»، سه فرزند دانشمند داشت که هر سه، از مجتهدان شیخی تبریز به شمار می‌رفتند و به لقب «حجة الاسلام» معروف بودند.

فرزند ارشد او، میرزا محمد حسین حجة الاسلام (م ۱۳۱۳ ق) نام داشت و نزد سید کاظم رشتی تلمذ کرده بود.

وی، پس از وفات پدرش در سال ۱۲۶۹ ه ق، ریاست طایفه‌ی شیخیه را به دست گرفت و به جای پدر در کرسی تعلیم و تربیت پیروان طریقه‌ی شیخ احمد احسائی مستقر گردید.

فرزند دوم او، میرزا محمد تقی حجة الاسلام (۱۲۴۷ - ۱۳۱۲ ق) نام داشت. وی، از طبع شعر برخوردار بود. تخلص او «نیر» است و «دیوان اشعار» او هم نشر یافت. (۳)

فرزند سوم او، میرزا اسماعیل حجة الاسلام (م ۱۳۱۷ ق) نام داشت. وی، از شاگردان میرزا محمد باقر اُسکویی بود. او، پس از برادرش حجة الاسلام میرزا محمد تقی، در تبریز از مراجع بزرگ شیخیه بود.

فرزند میرزا محمد حسین حجة الاسلام، میرزا ابوالقاسم حجة الاسلام (م ۱۳۶۲ ق) آخرین فرد روحانی (و عالم دینی از) خانواده‌ی حجة الاسلام است. (۴)

۲- خاندان «ثقة الاسلام»

دومین طایفه‌ی شیخیه‌ی آذربایجان، خانواده‌ی «ثقة الاسلام» اند. میرزاشفیع تبریزی، معروف به «ثقة الاسلام»، بزرگ این خاندان است. وی، از شاگردان شیخ احمد احسائی بود.

فرزند او، میرزا موسی ثقة الاسلام نیز از علمای شیخیه تبریز بود. وی، در سال ۱۳۳۰ ق، به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با روس‌ها، به دست روس‌های تزاری، در تبریز به دار آویخته شد.

برادر او، میرزا محمد نیز از علمای شیخیه تبریز به شمار می‌رفت.

۳- خاندان «احقایی»

سومین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان «احقایی» اند. بزرگ این خانواده، میرزا محمد باقر اسکویی (۱۲۳۰ - ۱۳۰۱ ق) از مراجع تقلید و دارای رساله‌ی عملیه، بود. او، شاگرد میرزا حسن، مشهور به «گوهر» (م ۱۲۶۶ ق)، از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، بود.

پسران سید کاظم رشتی، در کربلا، نزد او درس می‌خواندند. او، پس از درگذشت سید، دعوی جانشینی او را کرد. (۵)

فرزند میرزا محمد باقر، میرزا موسی احقایی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴ ق) نیز از علما و مراجع شیخیه است. او، کتابی به نام «احقاق الحق و ابطال الباطل» نگاشت و در آن، عقاید شیخیه را به تفصیل، بیان کرد. پس از این تاریخ، او و خاندان‌اش به احقایی مشهور شدند. در این کتاب، برخی از آرای شیخیه کرمان و محمد کریم خان، مورد انتقاد و ابطال قرار گرفته است. (۶)

از جمله فرزندان میرزا موسی احقایی، میرزا علی، میرزا حسن، میرزا محمد باقر هستند که از علمای بزرگ شیخیه احقاقیه بودند. هم‌اینک، مرکز این گروه، کشور کویت است و ریاست آن را تا چندی قبل، میرزا حسن احقایی بر عهده داشت که مرجع فقهی شیخیه آذربایجان و اُسکو به شمار می‌رفت و پس از درگذشت وی، فرزندش عهده دار مسایل شرعی پیروان پدرش گردید. (۷)

یاد آوری

یکی از عالمان و نویسندگان شیخیه احقاقیه، در کتابی به نام «حقایق شیعیان» به تعریف و تمجید شیخ احمد احسائی پرداخته، اعتقادات باطلی که بدو منسوب است، را انکار کرده، و بر این عقیده است که دشمنان شیخ، به وی نسبت‌های ناروایی داده‌اند و ساحت شیخ از هر گونه عقیده‌ی خلاف مشهور بزرگان شیعه مبرا است. وی، انحراف فکری به وجود آمده پس از سید کاظم رشتی را به برخی از شاگردان فرومایه‌ی سید نسبت می‌دهد و مدعی است که شیخ و سید و طرفداران حقیقی آنان، از این نوع ادعاها، بیزارند و در حقیقت، خود علمای شیخیه بودند که به جنگ مدعیان «رکنیت» یا «ناطقیّت» و «بابیت» رفته‌اند. (۸)

نویسنده، در موضوع «پس از شیخ احسائی» نوشته است: «بعد از مرحوم شیخ احسائی، شاگردان و طرفداران وی، همگی، یک دل و یک زبان، در کمال اتحاد و اتفاق، از یک طرف، نظریه و مشرب شیخ را در حکمت الهی و فضایل و مناقب آل بیت اطهار علیهم السلام ترویج می‌دادند و از طرف دیگر، از جانب استاد بزرگوارشان مدافعه می‌کردند و بهتان و افترای مدعیان را رد می‌نمودند و در میان ایشان تا آخرین نفس، اختلافی پدید نیامد، به جهت این که صحبت واحد ناطق و رکن رابعی در بین نبود تا این که هر کدام، برای خود، رتبه و

مقامی را ادعا بنماید، بلکه عموم تلامذهی آن بزرگوار، در عرض واحد، دارای رسائل و رأی و مریدانی بودند. مرحوم شیخ علینقی (فرزند شیخ) در کرمانشاه، مرحوم سید کاظم رشتی و مرحوم میرزا حسن گوهر، در کربلا، و مرحوم ملا محمد حجة الاسلام، در تبریز، و مرحوم ملا عبدالرحیم، در قلعه شیشه (قرهباغ) و امثال ایشان، در انحای بلاد که هر کدام را حوزه و تابعی بود و در شهر و حومه‌ی خویش، مرجع و پیشوا بودند. آری، در مرکز، یعنی کربلای معلی، مرحوم سید کاظم رشتی، حوزه‌ی علمیه‌اش بزرگ‌تر و احترام‌اش نزد همدوشان خود بیش‌تر بوده، اما پس از مرحوم سید کاظم رشتی، میان شاگردان او اختلاف شدید واقع شد. و علت‌اش، همان بروز عقیده‌ی بابیت و رکنیت (ناطقیت) بود که چند نفر از شاگردان فرومایه‌ی آن مرحوم ابتکار نموده، هر یک به عنوان خاصی، نیابت خاصه را ادعا کردند و همه‌ی و غوغایی در جامعه‌ی تشیع انداختند و این سلسله‌ی پاک را آلوده ساختند...». ر.ک: حقایق شیعیان، ص ۵۴ - ۵۵.

خوانندگان محترم، توجه دارند که حتی به اعتراف این نویسنده‌ی شیخی مسلک نیز، شاگردان سید کاظم - که شیخی بودند - بستر پیدایش بابیت و رکنیت شده‌اند.

تفاوت آرامیان شیخیه‌ی کرمان و آذربایجان

شیخیه‌ی کرمان و آذربایجان، در اعتقادات، خود را پیرو آرای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی می‌دانند، اما در فروع دین و اعمال، با هم اختلاف نظر دارند. کرمانی‌ها، از شیوه‌ی اخباریگری پیروی می‌کنند و به تقلید از مراجع اعتقاد ندارند، اما شیخیه‌ی آذربایجان، به اجتهاد و تقلید معتقدند و از مراجع تقلید خودشان پیروی می‌کنند.

البته، در عقاید نیز شیخیه‌ی آذربایجان بر خلاف شیخیه‌ی کرمان، خود نیز به اجتهاد می‌پردازند و آرای شیخ احمد و سید کاظم را بر اساس تلقی خویش از احادیث تفسیر می‌کنند.

از دیگر اختلافات کرمانی‌ها و آذربایجانی‌ها، مسئله‌ی «رکن رابع» است. شیخیه‌ی کرمان، اصول دین را چهار اصل توحید و نبوت و امامت و رکن رابع می‌دانند، اما شیخیه‌ی آذربایجان، به شدت، منکر اعتقاد به رکن رابع هستند (۹) و اصول دین را پنج اصل توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت می‌دانند. آنان، چنین استدلال می‌کنند که شیخ احمد احسائی، در ابتدای رساله‌ی حیاة‌النفس، و سید کاظم رشتی در اصول عقاید، اصول دین را پنج اصل مذکور می‌دانند و در هیچ یک از کتب و رسائل این دو نفر، نامی از رکن رابع برده نشده است. (۱۰)

(د) شیخیه‌ی «بابیه»

از رویدادهای مهم در فرقه‌ی شیخیه پس از درگذشت سید کاظم رشتی، ادعای جانشینی وی از سوی میرزا علی محمد شیرازی و اعلام حمایت برخی از عالمان شیخی و شاگردان سید از او بوده است. آن ادعا و این اعلام حمایت نا میمون، منشأ بسیاری از انحرافات عقیدتی و کفر و ارتداد رییس گروه و سایر طرفداران وی گردیده است.

چنان که اشارت رفت، ادّعای «شیعه‌ی کامل» یا «رکن رابع» و «ناطقیت» در میان فرقه‌ی شیخیه، زمینه ساز ادّعای «بابیت» و پذیرش آن از سوی جمعی از طرفداران این فرقه شد که خود، فرقه‌ی مستقلی دیگری را تشکیل دادند و به نام «بابیت» شناخته شده‌اند.

ادّعای دروغین «بابیت»، هر از چند گاهی، از زمان ائمّه علیهم السلام تا قرن حاضر، کم و بیش رواج داشته است، امّا هیچ یک از مدّعیان دروغین آن، به اندازه‌ی میرزا علی محمد باب، جامعه‌ی اسلامی را به انحراف نکشاند. علاوه بر آن - چنان که خواهد آمد - میرزا علی محمد باب، غیر از ادّعای دروغین بابیت، ادّعای دیگری را مطرح کرد که زمینه ساز فرقه‌ی دیگری به نام «بهائیت» شد.

به توفیق الهی، در ادامه‌ی این سلسله مقاله‌ها، جوانب موضوع را پیگیری می‌کنیم. اینک به معرفی فرقه‌ی «بابیه» می‌پردازیم.

بنیانگذار فرقه‌ی «بابیه»

فرقه‌ی «بابیه» به دست میرزا علی محمد شیرازی، ملقب به «باب» تأسیس شد. بابیه، او را «حضرت اعلی» و «نقطه‌ی اولی» هم لقب داده‌اند. وی، فرزند سید رضای بزّاز است. (۱۱) او، در یکم محرم سال ۱۲۳۵ هجری، مطابق با ۱۳ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی، در شیراز به دنیا آمد. (۱۲) مادر او، فاطمه بیگم نام داشت. در طفولیت، پدرش وفات کرد و او تحت حمایت عموی خود حاجی سید علی تربیت یافت.

وی، تحصیلات ابتدایی‌اش را در شیراز آغاز کرد و در نوجوانی به بوشهر رفت و نزد شخصی به نام شیخ محمد که به «شیخ عابد» شهرت داشت، به تحصیل پرداخت. (۱۳)

شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی بود (۱۴) در بوشهر (ایران) به تعلیم و تربیت و تدریس اشتغال داشت. سید علی محمد، نزد او، به خواندن و نوشتن پرداخت و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی و کلیات مطالب و آموزه‌های شیخیه را آموخت و بدین ترتیب از همان دوران، با نام رؤسای شیخیه (احسائی و رشتی) آشنا شد.

تحصیل و تجارت «باب»

تحصیلات سید علی محمد، اندک بود. او، در نوشتن مطالب به زبان فارسی و بویژه عربی، دچار اشتباهات فاحش شده که نشانه‌ی عدم اطلاع کافی وی از ادبیات زبان عربی و فارسی است. او، پس از مدتی کوتاه که به تحصیل پرداخته بود، دست از آن کشید و در هفده سالگی، همراه دایی خویش، میرزا سید علی تاجر، شغل پدر را پیشه‌ی خویش ساخت. (۱۵) وی، حدود پنج سال در «بوشهر» که دارای هوایی گرم است، اقامت گزید و با داد و ستد در بندر بوشهر، زندگی خویش را می‌گذراند.

برخی آورده‌اند، چون وی، مجذوب مسایل مذهبی بود، در پناه قیافه‌ی محبوب و چهره‌ی زیبا و حسن خلق و سلوک با مردم، توانست عده‌ای را به سوی خود جلب کند. (۱۶)

حضور در مجلس درس سید کاظم رشتی

سید علی محمد، پس از توقف پنج ساله در بوشهر، با رها کردن تحصیل و تجارت، به شیراز بازگشت و از آن جا به مکه سفر کرد، سپس برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام و تحصیل علم، به کربلا رفت و در آن جا، به جهت سنخیت فکری و شنیدن آوازه‌ی سید کاظم رشتی - شاگرد و جانشین و مفسر آرای شیخ احمد احسائی - به وی گرایش پیدا کرد.

چنان که پیش از این آورده‌ایم، شیخ احمد احسائی، معتقدات باطل‌اش را به بعضی از شاگردان‌اش، از جمله سید کاظم رشتی انتقال داد. از مهم‌ترین آن افکار، در ارتباط با بحث ما، ترکیب معجونی از افکار غلوآمیز درباره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام و این که آنان «مظاهر تجسم یافته‌ی خدا» یا «خدایان مجسم» اند و این که لازم است در هر زمان، یک نفر میان مردم و امام زمان، «باب» و «واسطه‌ی فیض روحانی» باشد، می‌توان یاد کرد.

سید علی محمد، در مدت توقف خود در کربلا - که ظاهراً، دو یا سه سال طول کشید - در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی در آمد و مورد توجه استادش قرار گرفت. (۱۷)

وی، در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می‌کرد، با مسائل عرفانی، و تفسیر و تأویل آیات قرآن و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه، آشنا شد و از آرای شیخ احسائی هم آگاهی یافت. (۱۸) علاوه، هنگام اقامت در کربلا، از درس ملا صادق خراسانی که او نیز مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد وی بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را فرا گرفت. (۱۹)

سید علی محمد، در سال ۱۲۵۷ هجری قمری به شیراز بازگشت و هرگاه فرصت می‌یافت، کتاب‌های دینی را مطالعه می‌کرد. به گفته‌ی خودش:

و لقد طالعتُ سَنَابِرَ جعفر العلوی و شاهدتُ بواطن آیاتها (۲۰)؛

همانا، کتاب «سنابرق» اثر سید جعفر علوی باطن آیات‌اش را مشاهده کردم». [مشهور به کشفی] را خواندم و ریاضت غیرشرعی، گام نخست انحراف سید علی محمد شیرازی، پیش از ابراز ادعاهای دروغین خویش، به ریاضت‌های سخت و بی فایده مشغول گردید. وی، در ایامی که به تجارت پرداخته بود، کم کم، دست از آن کشید و در آن ایام، ذوق ریاضت و ذکر و فکر و مراقبه‌ی غیر شرعی که شیوه‌ی دراویش و صوفیه بود، در سرش افتاد و لذا به ریاضت‌های غیر شرعی و غیر معمول و طاقت فرسا پرداخت. شاید از همین رو باشد که بعضی گفته‌اند، انجام دادن ریاضت‌های سخت، اعتدال مزاج و حواس او را بر هم زد و اختلالی در افکارش پدیدار گردید. در این باره آورده‌اند:

روزها، در آن آفتاب گرم که حدتی به شدت دارد، سر برهنه ایستاده به دعوت عزائم، عزیمت تسخیر شمس داشتن، تا تأثیر حرارت شمس، رطوبت دماغ‌اش را به کلیه، زایل، به روز شمس‌ات‌اش نایل ساخت. (۲۱)

از همان سنین نوجوانی، علامات عدم تعادل روحی در او آشکار بود. به کارهای غیر متعارف دست می‌زد، و طبیعتاً، خرافه گرا بود. به «اوراد» و «طلسمات» - که رمالان و افسونگران نادان و حرفه‌ای، جهت ارتزاق و گول زدن ساده لوحان به کار می‌بردند - سخت

علاقه‌مند و پا بند بود و گاه با همین طلسمات بی اساس و اوراد - به زعم خود - به تسخیر جنّ و یا تسخیر «قوای فلکی» و «روح خورشیدی» می‌پرداخت! چنان که در هوای گرم تابستان بوشهر، هنگام بلندی آفتاب، بر بالای بام می‌ایستاد و برای تسخیر آفتاب، اوراد مجعوله می‌خواند و حرکات ریاضت کشان قدیم هندی را تقلید می‌نمود» (۲۲).

پس وی، گذشته از دل بستگی به اندیشه‌های شیخی و باطنی، به «ریاضت کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر، در هوای گرم تابستان، از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر، بر بام خانه رو به خورشید، اورادی می‌خواند. (۲۳)

این وضعیّت، تأثیر زیادی در روحیّی او باقی گذاشت و زمینه‌ی انحراف اعتقادی را فراهم ساخت.

ماجرای پیدایش فرقه‌ی «بابیه»

ادّعی «بابیّت» زمانی آغاز شد که سید کاظم رشتی از دنیا رفت و سید علی محمد شیرازی جانشین وی شد. همان گونه که در قسمت پیشین مقاله گفته شد، «شیخیه»، در معارف دینی، فقط به چهار رکن اعتقاد دارند: ۱- توحید؛ ۲- نبوّت؛ ۳- امامت؛ ۴- اعتقاد به شیعه‌ی کامل (رکن رابع) که نیابت خاصّه‌ی امام زمان علیه‌السلام مخصوص او است.

آنان معتقدند که طریق نیابت خاصه، پس از نوّاب چهارگانه (۱- عثمان بن سعید عمروی؛ ۲- ابوجعفر محمد بن عثمان؛ ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمری) برخلاف اعتقاد فقیهان و محدّثان شیعه، مسدود نشده و همچنان راه نیابت خاصّه، مفتوح است.

شیخیه، شیخ احمد و سپس سید کاظم رشتی را نایب خاصّ امام زمان علیه‌السلام می‌دانستند و نیز معتقد بودند که امام زمان علیه‌السلام در عالم موهومی به نام «هورقلیا» زیست می‌کند و آن گاه که پروردگار اراده فرماید، از آن جا نزول می‌کند و به وظیفه‌ی اصلاح عالم از مفساد، قیام می‌کند. این اعتقادات، نزد علمای امامیه باطل است. طبق نصوص قطعی، مهدی موعود علیه‌السلام در همین عالم خاکی و در بدن عنصری است و به زندگی طبیعی خود به حفظ الهی، ادامه‌ی حیات می‌دهد تا مشیّت خداوند بر قیام و ظهور او تعلق گیرد.

بعد از وفات سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ یا ۱۲۶۰ هجری قمری، ابتدا معلوم نبود چه کسی جانشین وی در رکن رابع (یعنی «شیعه‌ی کامل») خواهد بود. از این رو، اغلب شاگردان وی، از قبیل ملاّ حسین بشرویه، ملاّ علی بسطامی، حاج محمد علی بارفروشی، آخوند ملاّ عبدالجلیل ترک، میرزا عبدالهادی، میرزا محمد هادی، آقا سید حسین یزدی، ملاّ حسن بجستانی، ملاّ بشیر، ملاّ باقر ترک، ملاّ احمد ابدال،... چهل روز در کوفه به سر بردند و در صدد بر آمدن که یک وجود فوق العاده را بیابند به گونه‌ای که اگر از استادشان بالاتر نباشد، لااقل با او برابری کند و جانشین وی گردد. بسیاری از این افراد، پیش از آن که از هم جدا شوند، هم پیمان و هم قَسَم گشتند که اگر به یافتن کسی که قرآن و استادشان سید کاظم رشتی خبر داده، موفق شدند، نتیجه‌ی تحقیقاتشان را به هم اطلاع دهند. (۲۴)

از سوی دیگر، چند نفر نامزد چنین منصبی شدند که از جمله‌ی آنان، حاجی محمد کریم خان کرمانی، میرزا حسن گوهر، میرزا باقر، میرزا علی محمد شیرازی و... بودند. این امر، سبب اختلاف و پراکندگی در فرقه‌ی شیخیه گردید.

در این میان، ملا حسین بشرویه - که مجذوب لباس زهد و پرهیزکاری (ظاهری) سید علی محمد شیرازی شده بود - قرار گذاشت که نام او را بلند کند. بدین منظور، با عده‌ای از شاگردان سید کاظم صحبت کرد تا در تعیین شخص شایسته‌ای برای جانشینی سید کاظم کوشش کنند و خود اظهار داشت: «این کار، جز از راه مکاشفه به دست نخواهد آمد.» لذا به مسجد کوفه رفت و چله نشست و پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت: «مکاشفه‌ای صورت نگرفت.» بار دیگر، چهل روز در مسجد کوفه به عبادت پرداخت و سپس از مسجد بیرون آمد و اظهار داشت: «مکاشفه، رخ داد و دریافتم که جانشین بحق سید کاظم رشتی، سید علی محمد است.» (۲۵)

با انتشار این مطلب، عده‌ای از فرقه‌ی شیخیه که با این نوع ادعا مانوس بودند، به سید علی محمد شیرازی گرایش بیش‌تری نشان دادند و وی هم در سال ۱۲۶۰ ه ق در سن ۲۵ سالگی، جانشینی استادش سید کاظم رشتی را اعلام کرد.

ادعای «بابیت»

پس از انتشار جانشین شدن سید علی محمد در سال ۱۲۶۰ ه ق وی، فرصت را غنیمت شمرد، از استقبال عده‌ای از شیخیه استفاده کرد، پای را از جانشینی استادش فراتر نهاد و در خانه‌ی خود، در شیراز، نخستین بار دعوت را به ملا حسین بشرویه آشکار ساخت و خود را «باب» امام دوازدهم شیعیان (یعنی واسطه‌ی میان مردم و امام زمان علیه‌السلام) معرفی کرد. بر این اعتقاد اصرار داشت که برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدس ازلی و ابدی، باید مردم به ناچار از «در» بگذرند و به حقیقت رسند. لذا می‌گفت: «مردم، باید به من ایمان آورند تا به کمک من - که واقف به اسرار هستم - بر آن اسرار دست یابند.»

ادعای سید علی محمد شیرازی، چون شگفت آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگ‌تری یافت و نظر گروهی از شیخیان به سوی او معطوف گشت تا آن که در مدت پنج ماه، هجده تن - که اغلب آنان از شاگردان سید کاظم رشتی و همگی شیخی مذهب بودند - پیرامونش را گرفتند. (۲۶) بعدها، سید علی محمد، آنان را حروف «حی» نامید.

سید علی محمد، غالباً، این حدیث مشهور را می‌خواند: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و مقصودش این بود که همان گونه که رسیدن به خداوند، جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن به این مراتب هم جز از طریق واسطه، مشکل و غیر ممکن است و او، همان واسطه‌ی کبرا است. (۲۷)

نویسنده‌ی بابتی مسلک کتاب «نقطه الکاف» آورده است:

[وی] در سنه‌ی اول، ادعای بابیت نمودند و در سنه‌ی دوم که ادعای «ذکریت» فرمودند [!] [مقام بابیت خود را مفوض به جناب آخوند ملا حسین بشرویه] نمودند. لهذا ایشان، «باب» گردیدند و در سنه‌ی اول، «باب الباب» بودند. (۲۸)

بر اساس بعضی از گزارش‌های دیگر، سید علی محمد شیرازی، پس از مراجعت از سفر مکه، به همراه یکی از مریدان‌اش به نام محمد علی بارفروشی، وقتی به بوشهر رسید، دستور داد تا در یکی از مساجد این شهر، عبارت «أشهد أن علیاً قبل نبیل «باب» بقیه الله» را در

اذان داخل کنند؛ (۲۹) که تصریح دارد بر این که «علی» قبل از «نبیل» (علی نبیل) که به حساب جُمْل با «علی محمد» برابر می‌شود - باب امام زمان علیه السلام است.»

علی محمد شیرازی در تفسیر سوره یوسف، آورده است:

یا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَنَا بَابُ إِمَامِكُمُ الْمُنْتَظَرُ يَقُولُ مَنْ أَتْبَعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَدَّ لَهُ فِي الْقِيَامَةِ نَارًا مِنْ نَارِ حَدِيدٍ كَبِيرًا. (۳۰)

و نیز آورده است:

یا عبادالله! اسمعوا نداء الحجة من حول الباب... (۳۱)

ادعاهای دروغین دیگر

الف) ادعای «ذکریت»

سید علی محمد شیرازی، پس از آن که لقب «باب» را به طور رسمی یدک کشید، در آغاز امر، بخش هایی از قرآن کریم را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود، تأویل و تصریح کرد که امام دوازدهم شیعیان، او را مأمور داشته تا جهانیان را ارشاد کند و خویشان را «ذکر» نامید. مقام «ذکر» و «فؤاد»، بالاترین مراحل سلوک است.

وی، در آغاز تفسیرش بر سوره یوسف می‌نویسد:

الله قد قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلِيٍّ عَبْدِهِ، لِيَكُونَ حُجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلِيٍّ الْعَالَمِينَ بَلِيغًا، (۳۲)

همانا، خدا مقدر کرده که این کتاب، از نزد محمد، پسر حسن، پسر علی، پسر محمد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر ابی طالب، بر بنده اش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد) حجت بالغه ی خدا بر جهانیان باشد.

ب) ادعای «مهدویت»

همین که از دعاوی «بابیت» و «ذکریت» مدتی گذشت و گروهی نزد سید علی محمد شیرازی جمع شدند، وی ادعای خود را تغییر داد و از «مهدویت» سخن به میان آورد و گفت:

من ام آن کسی که هزار سال می‌باشد که منتظر آن می‌باشید. (۳۳)

برخی آورده‌اند، خود «باب» از عراق به مکه رفت و چنان که بابیان گفته‌اند، در آن جا دعوی مهدویت خود را علنی ساخت. در اخبار ظهور مهدی علیه‌السلام آمده است که او، ابتدا در مسجد الحرام، خود را معرفی می‌کند، او نیز به مکه رفت. سپس به بوشهر بازگشت، رحل اقامت افکند.

مدّت دعوت قائمیت و مهدویت او، حدود دو سال و نیم در آخر زندگی‌اش بیش نبود و با وجود توبه نامه، در ادّعای خویش ثبات قدم نداشته است. (۳۴) اندیشه‌مندان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، کتاب‌های بسیاری در ردّ این فرقه نوشته‌اند که در ادامه‌ی این سلسله نوشتار، تعدادی از آن‌ها را یادآور خواهیم شد. *إن شاء الله*.

ج) ادّعای «رسالت»

علی محمد شیرازی، به ادّعاهای واهی «بابیت»، «ذکریت» و «مهدویت» بسنده نکرد، و انحراف و گمراهی را به حدّی رسانید که مقام ادّعای مهدویت را به مرتبه‌ی «رسالت» تبدیل کرد و مدّعی نزول کتاب جدید و دین نو گردید و به گمان خود، احکام جاودانه‌ی اسلام را با نوشتن کتاب بیان نسخ کرد؛ وی، در این باره نوشت:

در هر زمان، خداوند جلّ و عزّ، کتاب و حجّتی از برای خلق مقدّر فرموده و می‌فرماید. در سده‌ی هزار و دویست و هفتاد از بعثت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله کتاب بیان و حجّت را ذات حروف سبع [علی محمد که دارای هفت حرف است] قرار داد. (۳۵)

آری، بدین سان بود که انحراف کوچک «ادّعای بابیت»، به انحراف بزرگی چون «ادّعای رسالت» منجر شد و عده‌ای به گمراهی و ضلالت روی آوردند.

وی، خود را برتر از همه‌ی انبیای الهی می‌انگاشت و مظهر نفس پروردگار می‌پنداشت (۳۶) و عقیده داشت که با ظهورش، آیین اسلام، منسوخ، و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است. (۳۷)

بدین ترتیب، علی محمد شیرازی، هر از چند گاهی، دعاوی خود را به مقامات بالاتری تغییر می‌داد و سخنان پیشین را برای یاران‌اش تأویل می‌کرد و آنان را در پی خود می‌کشید.

اعتراض و مناظره‌ی علما با میرزا علی محمد

اظهار دعاوی دروغین و تأویلات سخنان و ادّعاهای متناقض، مورد اعتراض شدید علمای دین و بزرگان شیعه در آن عصر گردیده است. برای روشن شدن حقایق و آگاهی بیش‌تر مردم، جلسات نقد و بررسی و مناظره تشکیل شد که اجمالی از آن‌ها چنین است:

پس از مراجعت سید علی محمد از سفر مکه به بوشهر، زمانی که هنوز از ادعای «بابیت» پا را فراتر نگذاشته بود، به خاطر اعتراض علما و مردم متدین، به دستور والی فارس، در ماه رمضان سال ۱۲۶۱ هجری قمری دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز، پس از تنبیه، نزد امام جمعه‌ی آن شهر، اظهار ندامت و توبه کرد و به قول یکی از مریدانش، بر فراز منبر در حضور مردم گفت:

لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند... (۳۸)

پس از آن، شش ماه در خانه‌ی پدری خود، تحت نظر بود و از آن جا به اصفهان و سپس به قلعه‌ی ماکو تبعید شد. در زمان تبعید در قلعه، با مریدانش ملاقات و مکاتبه داشت و از این که می‌شنید، آنان در کار تبلیغ دعای او سعی وافر دارند، به شوق می‌افتاد و سخنانی را به عنوان کلمات الهی به مریدان عرضه می‌داشت. وی، کتاب بیان را در همان قلعه نوشت (۳۹) و مدعی شد که به وی وحی گردیده است.

دولت محمد شاه قاجار، برای آن که پیوند او را با مریدانش قطع کند، در صفر ۱۲۶۴ وی را از قلعه‌ی «ماکو» به قلعه‌ی «چهریق» در نزدیکی ارومیه، منتقل کرد. در اواخر سلطنت محمد شاه، به دستور حاجی میرزا آغاسی (وزیر محمد شاه) سید علی محمد را از قلعه‌ی چهریق به تبریز بردند و با حضور ناصرالدین میرزا - که در آن وقت ولی عهد بود - و چندتن از علما، مجلسی را ترتیب دادند و سید علی محمد را در آن مجلس حاضر کردند. علی محمد، در آن جلسه، آشکارا از مقام «مهدویت» خود سخن گفت و ادعای «بابیت» امام زمان را که پیش از آن، بدان تصریح کرده بود، به «بابیت علم خداوند» تأویل کرد و چون از او درباره‌ی برخی مسایل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند.

در آن جلسه که ولی عهد و عده‌ای از علمای تبریز، از جمله حاجی ملا محمود و ملا محمد مامقانی و... حضور داشتند، آخوند ملا محمد گفت: «سید! از معجزه و کرامت چه داری؟». سید پاسخ داد: «اعجاز من، این است که برای عصای خود؛ آیه نازل می‌کنم.» و به خواندن این فقره آغاز کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. سبحان الله القدوس السبوح الذي خلق السماوات والأرض كما خلق هذه العصا آية من آياته!»

وی، اعراب برخی کلمات را غلط خواند. مثلاً «تاء» در «السماوات» را به فتح قرائت کرد و چون به وی تذکر دادند که آن را به کسره بخواند، وی، ضاد در «الأرض» را مکسور خواند!

در این میان، امیر اصلاخان که در مجلس حضور داشت گفت: «اگر این قبیل فقرات از جمله‌ی آیات شمرده شود، من هم می‌توانم تلفیق کنم و گفت:

«الحمد لله الذي خلق العصا كما خلق الصّباح والمساء!» (۴۰)

گزارش تفصیلی این جلسه، در منابع تاریخی آمده است. نیکلا، در تاریخ خود، و نیز ناسخ التواریخ، با بسط بیش‌تری آن را آورده است. (۴۱)

تنبيه و توبه‌ی «باب»

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادّعای خود، وی را چوب زدند و تنبيه کردند. او، از دعاوی خویش تبری جست و اظهار پشیمانی کرد. سپس توبه نامه‌ای تنظیم کرد و به قصد طلب عفو، برای شاه ارسال داشت.

متن توبه نامه‌ی «باب» که نسخه‌ی اصلی آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران، نگهداری می‌شود و خطاب به شاه قاجار نوشته شده - و یکی از مریدان‌اش در کتاب خود آورده (۴۲) - به این شرح است:

«فداک روحی. الحمد لله کما هو اهل و مستحقّه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافّی عباد خود شامل گردانیده. فحمدا له ثمّ حمدا که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفت‌اش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترخّم به داعیان [یاغیان] فرموده. اُشهدُ الله و مَنْ عِنْدَهُ که این بنده‌ی ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگرچه بنفسه، وجودم ذنبِ صرف است، ولی چون قلبام، موقن به توحید خداوند، جلّ ذِکْرُهُ، و به نبوّت رسول او و ولایت اهل ولایت او است، و لسانام، مقرّر بر کلّ ما نزل من عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً، خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود، از قلم جاری شده، غرضام عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائبام حضرت او را.

و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادّعایی باشد و اُستغفرالله ربّی و اُتوب الیه من اَنْ یُنْسَبَ اِلَیَّ اَمْرٌ.

و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدّعی نیابت خاصّه حضرت حجه‌الله علیه‌السلام را محض ادّعا مبطل [می‌دانم] و این بنده را چنین ادّعایی نبوده و نه ادّعای دیگر.

مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت، چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرفراز فرمایند.

والسلام

آشوب و قتل و غارت بابیان

بدین سان، سید علی محمد از دعاوی خود، بازگشت، ولی توبه‌ی او، صوری بود. پیش از توبه‌ی اخیر، در شیراز نیز بر فراز منبر و در برابر مردم، نیابت و بابیت خود را انکار کرد، اما چیزی نگذشت که ادّعاهای بالاتری را به میان آورد و از پیامبری و رسالت خویش سخن گفت.

در اواخر سلطنت محمد شاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴) از سوی مریدان سید علی محمد، آشوب‌هایی در کشور پدید آمد که از جمله، رویداد قلعه‌ی شیخ طبرسی در مازندران بود. در این آشوب، جمعی از بابیان به رهبری ملاّ حسین بشرویه و ملاّ محمد علی بارفروشی، قلعه‌ی طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر،

بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می‌کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده، به قتل و غارت ایشان می‌پرداختند. یکی از بابیان می‌نویسد:

جمعی رفتند و در شب، یورش برده، ده را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه، فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه‌ی ایشان را جمیعا به قلعه بردند. (۴۳)

آنان چنین می‌پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی، جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب، فرمانروایی می‌کنند. همان فرد می‌نویسد:

حضرت قدّوس [محمد علی بارفروشی] می‌فرمودند که «ما هستیم سلطان بحق، و عالم، در زیر نگین ما می‌باشد و کلّ سلاطین مشرق و مغرب، به جهت ما خاضع خواهند گردید». (۴۴)

پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه‌ی آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملاّ محمد علی بارفروشی در جمادی الثانیه ۱۲۶۵ پایان گرفت.

در زنجان نیز شورش به سرکردگی ملاّ محمد علی زنجان (در سال ۱۲۶۶ هـ) پدید آمد که به شکست بابیان انجامید.

در تهران نیز گروهی از بابیان به رهبری علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین شاه و امیرکبیر و امام جمعه‌ی تهران را به قتل رسانند، اما نقشه‌ی آنان کشف شد و سی و هشت تن از سران بابیان، دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند.

شگفت آن که مریدان سیّد علی محمد، در جنگ‌های قلعه‌ی طبرسی و زنجان، از مسلمانی دم می‌زدند و نماز می‌گزاردند و از «بابیت» سیّد علی محمد جانب داری می‌کردند. (۴۵)

ظاهراً، در آن هنگام، هنوز ادّعای مهدویت و نبوت وی به آنان نرسیده بود. از این رو، به اعتراف وقایع نگاران بابی، برخی از بابیان به محض این که در «بدشت» از ادّعای مهدویت سیّد علی محمد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، به شدّت از او روی گرداندند. (۴۶)

فتوای علما برای اعدام باب

پس از مرگ محمد شاه و بالا گرفتن فتنه‌ی بابیه، میرزا تقی خان امیرکبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) مسامحه در کار سیّد علی محمد باب را روا ندید و تصمیم گرفت او را در ملاّ عام به قتل رساند و از این راه، آتش شورش‌ها را فرو نشاند و برای این کار، از برخی علما فتوا خواست، ولی به گفته‌ی ادوارد براون:

دعاوی مختلف و تلوّن افکار و نوشته‌های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون‌آمیز او، علما را بر آن داشت که به علّت شبهه‌ی خطب دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند. (۴۷)

با وجود این، برخی از علما که احتمال خبط دماغ درباره‌ی سید علی محمد را نمی‌دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می‌شمردند، به قتل وی فتوا دادند و سید علی محمد به همراه یکی از پیروانش، در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد. (۴۸)

با اعدام باب، همه‌ی قضایای این طایفه به پایان نرسید، بلکه عده‌ای از طرفداران، باز به تبلیغ این مرام ادامه دادند تا آن که سرانجام کارشان با ادّعای واهی شخص دیگری به نام حسین علی نوری گره خورد و مسلک «بهائیت» پی ریزی شد. به توفیق الهی، موضوع «بابیت» را با معرفی بخشی از کتاب‌هایی که در ردّ این فرقه‌ی ضالّه نشر یافته، پی می‌گیریم.

پی نوشت :

۱. ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور، ص ۲۶۶ - ۲۶۸.
۲. ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۹۷ - ۹۸؛ هفتاد و دو ملت، ص ۱۵۳ - ۱۵۵.
۳. برای آشنایی بیش‌تر با دیوان اشعار و غزلیات او، به لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۱۹، ص ۳۲۱ - ۳۲۴ مراجعه شود.
۴. برای توضیحات بیش‌تر خاندان حجة الاسلام، به لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲۰ - ۳۲۵ مراجعه شود.
۵. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵.
۶. ر.ک: إحقاق الحق، ص ۱۶۷ - ۲۲۳.
۷. ر.ک: قرنان من الاجتهاد والمرجعية في أسرة الإحقاقی، میرزا عبدالرسول الحائری الإحقاقی؛ مقدمه و حواشی «دیوان اشعار نیر تبریزی» به قلم میرزا عبدالرسول احقاقی؛ آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، رضا برنجکار، ص ۱۷۵ - ۱۷۸.
۸. ر.ک: حقایق شیعیان، میرزا عبدالرسول احقاقی اسکویی، چاپ تبریز، سال ۱۳۳۴ شمسی. برای آگاهی بیش‌تر خوانندگان از مطالب کتاب، فهرست مندرجات آن را نقل می‌کنیم: شیخ احسائی و قضاوت‌های تاریخ، شیخ احسائی و اصول الدین؛ شیخ احسائی و امام غایب؛ شیخ احسائی و طریقه‌ی اصولی و اخباری؛ شیخ احسائی و حکما و فلاسفه؛ شیخ احسائی و رکن رابع؛ عداوت بابیه و بهائیه با شیخ احسائی و طرفداران حقیقی او؛ شیخ احسائی و شریعت مقدّس حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله، شیخ احسائی و کَلّی بودن امام؛ شیخ احسائی و نام شیخی و کشفی؛ شیخ احسائی و معاد جسمانی؛ شهادت دانشمندان بزرگ اسلام درباره‌ی حضرت شیخ بزرگوار. او، قسمتی از اجازه نامه‌های سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم و شیخ جعفر نجفی کبیر و شیخ حسین آل عصفور و میرزا مهدی شهرستانی و

سید آقا علی طباطبایی و میرزا محمد باقر خوانساری را درباره‌ی شیخ احسایی آورده است و کتاب را با عنوان «پس از شیخ احسایی» و بر شمردن کتب و تألیفات شیخ، به پایان برده است.

۹. رک: احقاق الحق، ص ۱۶۷ - ۲۲۳.

۱۰. رک: حقایق شیعیان، ص ۷ - ۴۷؛ کلمه‌ای از هزار، غلامحسین معتمدالاسلام، ص ۶۴ - ۶۶، تبریز، چاپخانه‌ی شفق، ۱۳۹۸ (نقل از: آشنایی با فرق و مذاهب، ص ۱۷۸ - ۱۷۹).

۱۱. در کتاب آیین باب، ص ۴، آمده است: «پدر سید علی محمد، سید علی رضا و نام جدش سید ابراهیم پسر سید فتح الله است. و خود «باب» هم در کتاب بین الحرمین، نام خود و نیاکانش را چنین نوشته است.

۱۲. «باب» در کتاب بین الحرمین، درباره‌ی زمان ولادتش آورده است: «و آنه لعبد قد ولد فی يوم اول المحرم من سنة ۱۲۳۵...». بعضی هم نوشته‌اند که میرزا علی محمد شیرازی، در یکم محرم ۱۲۳۶ هجری قمری (نهم اکتبر ۱۸۲۰ میلادی) در شیراز به دنیا آمد و در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری (نهم ژوئیه سال ۱۸۵۰ میلادی) در نزدیکی ارگ تبریز، در سن سی سالگی، تیرباران شده است. رک: لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.

۱۳. بعید نیست که مخاطب «باب» در این عبارت: «إِنَّ يَا مُحَمَّدَ مَعْلَمِي، لَا تُضْرِبْنِي فَوْقَ حَدِّ مَعِين...»، معلّم وی، همین شیخ محمد عابد باشد. (این عبارت در کتاب بیان عربی، ص ۲۵، آمده است).

۱۴. رک: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، اشراق خاوری، ص ۶۳ - ۶۴.

۱۵. رک: مقاله‌ی سیّاح، ص ۵. این کتاب، تألیف عباس افندی (پسر بزرگ حسینعلی بهاء) است که نام‌های دیگری هم مانند سرگذشت یک مسافر، روزنامه‌ی یک مسافر، شرح سیّاح دارد. بنا به نقل مؤلف الکواکب الدریة، ص ۷، این کتاب در بمبئی (هندوستان) و نیز از سوی ادوارد براون در انگلستان به چاپ رسیده است.

۱۶. رک: لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.

۱۷. بعضی از نویسندگان بابی و بهایی، تحصیل سید علی محمد «باب» را جز از مکتب انکار کرده‌اند و نسبت «امّی» به وی داده‌اند. به عنوان نمونه، حاجی میرزا جانی کاشانی، مؤلف «نقطه‌الکاف» ضمن ردّ شرکت «باب» در درس سید کاظم رشتی، ادّعا کرده که وی گاهی به مجلس موعظه‌ی او می‌رفته است و حتّی در صفحه‌ی ۱۰۹ تصریح می‌کند: «نفسی که امّی بوده، یعنی سواد عربیّت درستی نداشته [است]...»، ولی با توجّه به اسناد تاریخی، جایی برای چنین ادّعایی باقی نمی‌ماند.

۱۸. أسرار الآثار خصوصی، فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۱۹. همان، ج ۴، ص ۳۷۰.

۲۰. ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ج ۳، ص ۴۷۹. این کتاب، از جمله کتاب‌های فرقه بهاییه است که در مصر به چاپ رسیده است.

۲۱. ر.ک: روضة الصفاء ناصری، رضا قلی خان هدایت. از صفحه‌ی ۱۲۷۰ تا صفحه‌ی ۱۲۷۴ جلد دهم این کتاب، مطالبی درباره‌ی بابیه و بهاییه آمده است.

۲۲. ر.ک: خاتمیت پیامبر اسلام، ص ۴۱؛ تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۶۶.

۲۳. ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۷.

۲۴. ر.ک: لغت نامه‌ی دهخدا، ص ۳۳.

۲۵. این جریان، در ناسخ التواریخ (بخش قاجاریه) جلد سوم، با تفصیل بیش‌تری آمده است. ر.ک: لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۵۱. علاوه بر آن، مؤلف «نقطه‌ی الکاف» در صفحه‌ی ۱۰۵، چنین آورده است:

«... بعد از آن که نجم وجود آن سید بزرگوار [حاج سید کاظم رشتی] غروب نمود، بعضی از اصحاب با صدق و وفاء آن سرور، نظر به فرمایش آن تیر اعظم، در مسجد کوفه، مدت یک اربعین، معتکف گردیده، ابواب ما تشتتهی الأنفس را بر روی خود بسته، و روی طلب، بر خاک عجز و نیاز گذارده و دست الحاح به درگاه موجد کلّ فلاح بر آورده و به لسان سرّ و جهد در پیش گاه فضل حضرت ربّ المتعال عارض گردیده که: بارالها! ما گم شدگان در وادی طلب‌ایم، و از لسان محبوب موعود به ظهور محبوب‌ایم، و به جز حضرت تو مقصد و پناهی نداریم. اینک، از تموجّ بحرّی کرانات مستدعی چنان‌ایم که حجاب غیریّت را از میانه‌ی ما و ولیّات برداشته، تا چشم فؤاد ما به نور طلعت معرفت‌اش روشن گردد. دلّ سوخته‌ای ما را از آتش فراق آن سرور افنده‌ی موحدین، به آب وصال‌اش تسلی بخش. چون که فرمایش حضرت خداوند رحمان در این خطاب بود به عباد مقبلین خود که «أدعونی استجب لکم» و لهذا تیر دعای با صدق و اخلاص نقطه انداز پرده‌ی دعوت، به اجابت رسیده و در عالم اشراق، به تجلّی معرفت جمال غیبی آن شمس وحدت مرآت فؤادش، متجلّی گردیده و بیت طلوع‌اش را که کعبه‌ی حقیقت بود، عارف شده، و لهذا قدم طلب در سبیل وصال‌اش، گذارده و به سوی کشور شیراز جان افزا شتاییده...». نیز ر.ک: لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۳.

۲۶. مؤلف الکواکب الدرّیّة، اسامی هجده تن را چنین آورده است: حاجی ملاّ محمد علی بار فروشی (ملقب به «قدوس»); ملاّ حسین بشرویه (ملقب به «باب الباب»); آقا میرزا محمد باقر (از خویشان باب الباب که او را «میرزا باقر کوچک» گفتند. گویا، پسر خالوی باب الباب بوده است); آقا محمد حسن (برادر باب الباب); ملاّ علی بسطامی (که سبب ایمان حاج سید جواد کربلایی و مبشر و مبلغ درعراق عرب بود); قرّة العین طاهره؛ شیخ محمد ابدال؛ آقا سید حسین یزدی (ولد آقا سید احمد معروف به «کاتب وحی»); میرزا محمد روضه خوان یزدی؛ سعید هندی؛ ملاّ محمد خویی؛ ملاّ خدا بخش قوچانی (که به سبب کثرت علم و تحقیق، او را ملاّ علی رازی گفته‌اند); ملاّ جلیل ارومی؛ ملاّ باقر تبریزی (که حامل جعبه و قلم دان و الواح نقطه‌ی اولی به جهت بهاء الله توسط ملاّ عبدالکریم قزوینی بوده است); ملاّ یوسف اردبیلی؛ میرزا هادی قزوینی؛ میرزا محمد علی قزوینی (این دو، برادر بودند و در قلعه‌ی طبرسی (در مازندران) کشته شدند); ملاّ حسین بجستانی (که بعد از قتل باب، دچار تزلزل شد).

۲۷. رک: الكواكب الدرّیّة فی مآثر البهائیّة، عبدالحسین آیتی (آواره)، ج ۱، ص ۴۳. این کتاب، در ۵۷۵ صفحه در سال ۱۳۴۲ هجری قمری در مصر به چاپ رسید. مؤلف، پس از آن که از فرقه‌ی ضالّه‌ی بهائیت روی گردانید، ردّیه‌ای بر این کتاب و عقیده‌ی سابق خود نوشت که با نام کشف الحیل، در چهار جلد نشر یافته است.

۲۸. رک: دائرة المعارف الشیعیّة العامّة، محمد حسین اعلمی حائری، ج ۶، ص ۲۰.

۲۹. نقطة الکاف، حاجی میرزا جانی کاشانی، ص ۱۸۱.

۳۰. بهائیان، محمد باقر نجفی

۳۱. احسن القصص، ذیل آیه‌ی ۵۵ از سوره‌ی یوسف.

۳۱. همان.

۳۲. احسن القصص، علی محمد شیرازی، ص ۱؛ رک: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۷.

۳۳. نقطة الکاف، ص ۱۳۵.

۳۴. دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۴ - ۵.

۳۵. بیان، ص ۳ (نسخه‌ی خطّی).

۳۶. رک: بیان، ص ۱.

۳۷. رک: لوح هیکل الدین، علی محمد باب، ص ۱۸ (نسخه‌ی خطّی).

۳۸. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، همان، ص ۱۴۱.

۳۹. رک: نظر اجمالی در دیانت بهائیت، احمد یزدانی، ص ۱۳، تهران ۱۳۲۹ ش.

۴۰. رک: ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ج ۳، ص ۱۴.

۴۱. ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، جلد دوم؛ شیخ‌گیری، بایبگیری، مرتضی مدرس چهاردهی، ص ۲۰۵ - ۲۰۶؛ لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۴۴ - ۴۷.

۴۲. کشف الغطاء، ص ۲۰۴ - ۲۰۵، ابوالفضل گلپایگانی، چاپ ترکستان.

۴۳. نقطة الکاف، ص ۱۶۲؛ حاجی میرزا جانی کاشانی، لیدن ۱۳۲۸ ه / ۱۹۱۰ م.

۴۴. همان.

۴۵. تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۹۵.

۴۶. همان، ج ۱، ص ۱۳۰.

۴۷. بهائیان، ص ۲۵۲، محمد باقر نجفی.

۴۸. رک: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸-۱۹، زیر نظر سید مصطفی میر سلیم، تهران ۱۳۷۵. و نیز رک: الموسوعة الذهبية للعلوم الإسلامية، ج ۷، ص ۵۵۴-۵۵۵، دکتر فاطمه محبوب، قاهره.